سپاسگزاری

ساعت ۱۲ ظهر روز شنبه ۱۵ خردادماه ۱۳۸۳ همسری مهربان و وفادار و پدری بی‌نظیر چند دقیقه پس از ورود به خانه با سفر به ابدیت ما را ناباورانه به سوگ نشاند. اکنون که از آن هنگام یک سال گذشته است برای بزرگداشت یاد و خاطرهٔ او به نشر خاطرات و مقالات علمی او در دو مجلد پرداخته‌ایم. برعهدهٔ خود می‌دانیم از همهٔ کسانی که در طی این مدت با مهربانیهای خویش یار و یاور ما بوده‌اند سپاسگزاری کنیم. از رئیس محترم دانشکدهٔ مهندسی سپاس بیکران داریم که به همت خود امکان چاپ این کتاب و مجموعهٔ مقالات را فراهم آوردند و از جناب آقای دکتر قهرمانی که تدوین مجموعهٔ مقالات را با دقت‌نظر و توجه بسیار به عهده گرفته و به پایان رساندند و همچنین جناب آقای دکتر رازانی که مقدمه‌ای بر بخش فارسی آن کتاب نگاشتند کمال تشکر را داریم. همچنین جا دارد سپاس خود را از همهٔ استادان، دانشجویان، دوستان و آشنایانی که مطالبی برای چاپ در این یادمان نگاشته‌اند ابراز کنیم. از آقای مهدی محسنی که زحمات فنی چاپ این دو کتاب با ایشان بود و نیز دوست هنرمند، جناب آقای مرتضی محلاتی که تهیهٔ طرح جلد این کتابها را پذیرفتند صمیمانه سپاسگزاریم.

در این زندگی گذرا، جاودانگی در برجای گذاشتن ارزشهای ماندگار است.

خانوادهٔ بهپور

فهرست

عنوان		شمارهٔ صفحه
سپاسگزاری		**الف**
پیشگفتار		**پ**
خلاصهٔ زندگینامه		**۱**
یادمان		
احمد انوار	به یاد دوست ...	۷
منوچهر دانش‌پژوه	گوشه‌هایی از زندگی برادرم ...	۸
نیرهٔ دانش‌پژوه	آری برادر	۱۰
رضا رازانی	به یاد شادروان مهندس بهپور...	۱۱
کریم رستگار		۱٤
هوشنگ رسولی	به یاد مرگ ناباورانهٔ استاد مهندس بهپور	۱۵
لطف‌الله میثمی	یادی از یادآور	۱۹
مصطفی همت‌آبادی	که ما سیل روانیم	۲۲
مهراب امیری		۲۸

یادداشتها

محمد رضا بنان	۳۳
محمود جوان	۳۳
عبدالحسین جهانمیری	۳۵
قاسم حبیب‌آگهی	۳۵
رضا و سلی رازانی	۳۶
محمدرضا راهنما	۳۶
مصطفی شناور	۳۷
اختر صدیقی	۳۸
ناصر طالب‌بیدختی	۳۸
منصور طاهری	۳۹
حجت‌علی عظیمی	۳۹
ابراهیم فرجاه	٤۰
عباسعلی نظربلند	٤۰
ابوالحسن وفایی	٤۱
نادر هاتف	٤۱
ایرج هادی	٤۲
یادداشتهای کوتاه	٤۳

سوگواره‌ها

مهراب امیری	آخرین کلاس	٤۹
کرامت‌الله تفنگدار	مردی در اینجا خفته با یک باغ لبخند	۵۱
کرامت‌الله تفنگدار	تکیده و غمگین ...	۵۲

منوچهر دانش‌پژوه	ای نور چشم اهل نظر...	٥٦
منوچهر دانش‌پژوه	برخفتن تو دو چشم جهان گریست	٥٨
نیرهٔ دانش‌پژوه	نام تو ... یادواره	٦٠
ف. دانش	رفتن‌ات را ای رفیق ...	٦٢
ف. دانش	ای یار در هوای خوش ...	٦٣
نرگس ریاحی	در بیکران آسمانها ...	٦٤
ابوالقاسم عزیزی	افسوس که یاران همه رفتند	٦٥

مصاحبه مهندس بهپور با نشریهٔ خشت ٦٧

خلاصهٔ سخنرانی مهندس بهپور در جشن دانش‌آموختگی ٧٧

فهرست مقالات فارسی منتشر مهندس بهپور ٨٠

فهرست مقالات لاتین ٨١

خاطرات ٨٥

عکسها ٢٠٤

خلاصهٔ زندگینامه

لطفعلی بهپور (تفنگدار) در سال ۱۳۲۳ در اصفهان از پدر و مادری شیرازی متولد شد. دورهٔ تحصیلات ابتدایی را در دبستان زینت شیراز و دورهٔ تحصیلات دبیرستانی را در دبیرستان حیات شیراز با احراز رتبهٔ اول در تمام مراحل تحصیل به پایان رساند. در سال ۱۳٤۱ با کسب رتبهٔ دو در کنکور ورودی دانشگاه شیراز مشغول به تحصیل گردید. در سال ۱۳٤٦ با کسب رتبهٔ اول به عنوان دانش‌آموختهٔ ممتاز دانشگاه در رشتهٔ مهندسی راه و ساختمان با درجهٔ فوق لیسانس فارغ‌التحصیل شد. در همان سال با یکی از دانشجویان هم‌دورهٔ خود، خانم مهندس نعمت‌اللهی، ازدواج کرد که حاصل این ازدواج یک دختر به نام آزاده و دو پسر به نامهای پوریا و باوند می‌باشد. در سال ۱۳٤٦ به سمت کمک مربی در دانشکدهٔ مهندسی مشغول به کار شد و همزمان در مقطع فوق‌لیسانس تخصصی (MSc) در گرایش مهندسی ژئوتکنیک دانشگاه شیراز مشغول به تحصیل و در سال ۱۳٤۹ موفق به اخذ مدرک فوق لیسانس تخصصی گردید. در سال ۱۳٤۹ به عنوان مربی به عضویت هیأت علمی بخش راه و ساختمان درآمد. از ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۵ به علت فعالیتهای سیاسی در زندان سیاسی به سر برد. پس از رهایی از زندان و تا اواخر سال ۱۳۵۷ در شرکت مهندسان مشاور مدام با سمت سرپرست نظارت ساختمانهای دانشگاه شیراز و ساختمانهای مرکز آموزش عشایری به کار مشغول بود. وی هرچند در این مدت موفق به اخذ پذیرش جهت ادامهٔ تحصیل در مقطع دکترا از دانشگاههای کمبریج انگلستان، ETH سوئیس و سیراکوز آمریکا شد لیکن به علت مسایل سیاسی موفق به ادامهٔ تحصیل نگردید. در سال ۱۳۵۸ مجدداً توسط دانشگاه شیراز دعوت به کار شد و تدریس در بخش راه و ساختمان را از سرگرفت.

سمت‌های اجرایی در دانشگاه شیراز:

رئیس مؤسسهٔ ژئوتکنیک ایران

معاونت اداری و مالی دانشکدهٔ مهندسی

مدیرکل ادارهٔ مهندسی

سرپرست دانشکدهٔ مهندسی

رئیس مرکز مطالعات و تحقیقات آب

فعالیت‌های آموزشی:

عضویت هیأت علمی بخش مهندسی راه و ساختمان از سال ۱۳۵۸. دروس تدریس شده توسط ایشان بیش از بیست درس می‌باشد که برخی از آنها عبارت‌اند از:

- «مکانیک خاک» و آزمایشگاه، «زمین‌شناسی مهندسی» و آزمایشگاه، «مصالح ساختمانی»، «پی‌سازی»، «روسازی راه» و «راهسازی» در مقطع کارشناسی؛
- «سدهای خاکی» و «مکانیک خاک پیشرفته» در مقطع کارشناسی ارشد؛
- «مکانیک خاک تجربی» و «دینامیک خاک پیشرفته» در مقطع دکترا.

فعالیتهای پژوهشی:

حاصل فعالیتهای پژوهشی و مشاورتی شادروان مهندس بهپور مقالات متعددی است که در طول سالیان به صورت انفرادی و مشترک در کنفرانس‌های ملی و بین‌المللی ارائه گردیده است. مجموعهٔ مقالات به صورت مجلد جداگانه‌ای در کنار کتاب حاضر چاپ شده است.

فعالیتهای فنی و مشاورتی:

زنده‌یاد مهندس بهپور براساس وظیفه و رسالتی که برای خویش در خدمت به این مرز و بوم و حرفهٔ مهندسی قائل بود در بسیاری از پروژه‌های مهم بدون هیچگونه چشمداشت مادی مشارکت داشت. مشاورهٔ عالی ایشان در زمینهٔ تخصص خود با ارگانهایی چون سازمان میراث فرهنگی استان فارس، ادارهٔ مهندسی دانشگاه شیراز، تعاونی مسکن کارکنان دانشگاه شیراز و ... سالیان سال مداومت داشت. وی در اکثر پروژه‌های خدماتی مشاورتی مؤسسهٔ ژئوتکنیک ایران وابسته به

دانشگاه شیراز نقش فعال و بعضاً منحصربه‌فردی را ایفا نمود. نمونه‌هایی چند از پروژه‌های خدماتی مشاورتی ایشان عبارت‌اند از:

۱-تحکیم پی و بهسازی مجتمع و برج ارگ کریمخانی که با پشتیبانی سازمان یونسکو به انجام رسید؛

۲- پایدارسازی گودحفاری و طراحی پی برج دوم «هتل بین‌المللی پارس»؛

۳- پایدارسازی خط لولهٔ گاز در ایستگاه ۲۰۱ نورآباد که مقاومت آن در برابر زمین‌لغزش، مانع از قطع گاز شیراز برای چندین شبانه‌روز گردید؛

٤- طراحی و بهسازی پی بیمارستان شهید بهشتی شیراز؛

۵- پیش‌بارگذاری همراه با زهکش‌های شنی پی سیلوی گنبد؛

٦- مطالعات ژئوتکنیکی محل احداث مخازن روغن‌نباتی در بندرعباس؛

۷- طراحی پی مخازن آب موند در شیراز؛

۸- ارزیابی وضع پی موجود سیلوی اکبرآباد شیراز و طراحی مجدد آن؛

۹- پیش‌بارگذاری همراه با زهکش های شنی مخزن بزرگ آمونیاک پتروشیمی شیراز؛

۱۰- حوضچه‌های استحصال نمک پتروشیمی شیراز در دریاچهٔ نمک؛

۱۱- نظارت بر بیش از ۲۰۰ طرح ژئوتکنیکی در مؤسسهٔ ژئوتکنیک دانشگاه شیراز از جمله احداث خوابگاه دانشجویان دانشکدهٔ کشاورزی در بهمن‌ماه ۱۳۷۰.

یادمان

با یاد دوست، که هرچه هست از اوست

یاد اون روزا به خیر!

صُبای گاهِ گاهِ (!) چهارشنبه‌ها، حدود ساعت هفت، با مهندس بهپور و دکتر بنان، می‌رفتیم پروژِی فاز یک تعاونی مسکن دانشگاه خدمت دکتر دهقان و همکاراشون. ما سه تا، نظارت عالیِ پروژَ رو داشتیم و بازو فنی تعاونی بودیم. اول با نون سنگک داغ و آش سبزی همرا با لیموی فراوون و فلفل تند، جلسه رو شروع می‌کِردیم و او وقت چای داغ داغ. بعدِش می‌رفتیم سر بحثای جدی و سین جین کِردن عوامل اجرا و بحث در مورد نقشه‌ها و مشکلات کار و ... .

بَرُوی هضم آش وَک و وَلمی که خورده شده بود حتماً بازدید از پروژه و بالو و پویین رفتن از پله‌های هف هشت طبقه رو شاخش بود. گاهی هم تو ای بازدیدا به اوسّای قالب‌بند و بتن‌ریز و ویبره‌زن گیر می‌دادیم، البت نه چندون به ناحق.

او وقتا، من سَرُم به سنگ نخورده بود و مشکل پیدو نکِرده بودم و سیگار می‌کشیدم. نه زیاد و نه کم. در طول بازدیدا سه چارتایی می‌شد. مهندس هم سیگار می‌کشید. نمدونَم چطو بود که او اوّلا دُرُس حسابی روش نمی‌شد، تک توکی سیگار می‌کشید. ولی رفته‌رفته کمرویی مهندس در سیگار کشیدن از بین رفت. وقت و بی‌وقت سیگار دستش بود. حُکماً فشار روحی ناشی از گاهِ بودنِ در غار و گرفتاریای روزگار، او رو که هیچ کاری رو بی‌حکمت و هیچ عملی رو بی‌علت نمی‌کِرد به سوی سیگار کِشونده بود. گاسَم همین سیگار لَنتی بود که قبل از ای که به بلندی قامتِ سروناز باغ ارمِ شیراز به بار بشینه، او رو خیلی زود از همه گرفت.

خیلی حیف شد. زود بود که او در جمع ما نباشه.

تو آن قصیدهٔ شیوای ناتمامی، کاش

به شیوه‌ای که بشاید تو را ادامه دهیم

انوار- اردیبهشت ۸٤

گوشه‌هایی از زندگی برادرم مهندس لطفعلی بهپور

... در دوران کودکی ما، وسایل سرگرم‌کنندهٔ امروزی مانند تلویزیون وجود نداشت. پدر ما سرگرمی خودش کتاب بود و ما را هم به کتاب خواندن وامی‌داشت. شاهنامهٔ قطع رحلی بزرگی داشت که نزد او عزیزترین کتابها بود. شبها پس از درس و مشق فرزندان، شاهنامه را می‌آورد، ابتدا چند سطری خود می‌خواند و سپس کتاب را به من و برادرم لطفعلی می‌داد تا بخوانیم و بیشتر علی بود که می‌خواند و با هوش و ذکاوت فراوان، درست و بی‌غلط می‌خواند... .

برای همهٔ مادران و پدران بارها و بارها اتفاق افتاده که فرزندشان در مجلسی رفتاری کرده یا سخنی گفته که موجب شرمساری والدینش شده و بعداً او را سرزنش کرده‌اند که چرا چنین گفتی و چنین کردی؟ به خاطر ندارم که علی در کودکی‌اش چنین سرزنشهایی شنیده باشد.

از دوران کودکی ملاحظه‌کار بود و کاری نمی‌کرد که دلی بیازارد؛ بلکه انسان‌دوست بود و این دوستی منحصر به خانواده و آشنایان نبود. در غم افراد بیگانه هم غمگین می‌شد. فهم و بصیرت او در سنین نوجوانی، استثنایی و کم‌نظیر بود: خیلی چیزها را که همسالانش پس از سالها می‌فهمیدند، او سالها پیش فهمیده بود. از دوران جوانی مشاور همسالان و حتی افراد بزرگتر از خود بود و در سالهای بعد که به سنین کمال نزدیک می‌شد در خانوادهٔ ما، هرگاه کسی با مشکلی که رفع آن دشوار بود مواجه می‌شد با علی مشورت می‌کرد و صلاحدید و صوابدید او بر دیگران رجحان داشت.

سرعت انتقال و درک سریع او را، بنده که ۴۵ سال تدریس کرده‌ام در هیچ دانشجوی دانشگاه ندیده‌ام و این توانایی منحصر به دوران دانشجویی او نبود. به خاطر دارم که وقتی به دبیرستان می‌رفت، غالباً در خانه کتابهایی غیر از کتابهای درسی مدرسه، مطالعه می‌کرد. زمانی به او گفتم چرا درس مدرسه را نمی‌خوانی؟ گفت: «من در کلاس درس همانوقت که معلم درس می‌دهد درس را یاد می‌گیرم و دیگر احتیاج به مطالعه ندارم.»؛ و چون دید من حرفش را باور نداشته‌ام کتابهای درسی خود را جلو من گذاشت و گفت: «هرچه می‌خواهید از این کتابها از من بپرسید.» هر پرسشی کردم تامّ و تمام پاسخ داد و آنگاه با شگفتی تصدیق آوردم که هر مطلبی را که یکبار بشنود از خاطرش محو نمی‌شود....

او درتمام دوران تحصیل از کلاس اول ابتدایی تا پایان تحصیلات دانشگاهی در همهٔ سالها بلااستثناء شاگرد اول با نمره‌هایی بسیار عالی بود...
سخن از برادرم مهندس بهپور را با این دو بیت شعر کهن که در مرگ شهید بلخی شاعر مشهور هزارسال پیش سروده شده به پایان می‌برم که با آنکه شعری به ظاهر مبالغه‌آمیز است، اما در مورد افرادی چون مهندس بهپور مبالغه نیست:

کاروان شهید رفت از پیش — وان ما رفته گیر و می‌اندیش
از شمار دو چشم یک تن کم — وز شمار خرد هزاران بیش

شیراز- نوزدهم خرداد ۱۳۸۳ منوچهر دانش‌پژوه

آری برادر!

از آن روز تلخ بهاری، که پیر و جوان، خرد و کلان و غریب و آشنا در فقدان وجود نازنین‌ات می‌گریستند سالی گذشت. درست زمانی که می‌بایست نظاره‌گر به ثمر نشستن فرزندان‌ات باشی به ناگهان چشم از جهان و هرچه در آن است فروبستی، بال گشودی و به ابدیت پیوستی.
تو آنگونه رفتی که زیستی، باشکوه و ایستاده بر پاهای استوار، چونان درختان که ایستاده می‌میرند!
آن روز هرکس تو را بیشتر می‌شناخت، اندوهگین‌تر بود.
برادرم! در چشمهای درشت‌ات همیشه برق محبت و مهربانی می‌درخشید.
دستهای بزرگ و نیرمندت عمری دست درماندگان را می‌گرفت.
پاهای محکم و استوارت همیشه راه کمک به مردم می‌پیمود و در اندیشهٔ بزرگ‌ات جز فکر سازندگی نبود.
قلب‌ات همچون آتشکده‌ای بود که آتش عشق به مردم در آن خاموش نمی‌شد.
دلسوخته بودی، بس که بر همگان دل می‌سوزانیدی؛ چه خوب می‌دانستی که دلسوزی تنها رمز بقای آدمیت است.
بعد از تو روزها چه سرد و تاریک‌اند. گویی گذشت زمان هم نتوانست حتی ذره‌ای از اندوهمان بکاهد.
... و تو بیشتر از هر زمان با ما بودی، شبها در خواب و روزها در بیداری.

نیره دانش‌پژوه

به یاد شادروان مهندس بهپور دوست و همکار عزیزی که از میان ما برای همیشه به ناگهان رفت

شادروان مهندس بهپور را از زمان دانشجویی چه در سالهای آخر مقطع کارشناسی و چه در دوران کارشناسی ارشد از نزدیک می شناختم او دوست من بود. در زمان دانشجویی همیشه شاگرد اول و بهترین دانشجو بود. درس را برای یادگرفتن می‌خواند نه نمره گرفتن، یار و یاور و مشاور استادان و همکلاسانش بود. همکلاسیهایش را واقعاً دوست داشت و به آنها روحیه می‌داد و در فهم مطالب به آنها کمک می‌کرد. آموزش دانش و فن‌آوری را برای حل مشکلات و رفع نیازمندیهای جامعه می خواست، به موضوعات و مطالب جدید علاقمند بود و در جلسات درس سؤالات جالب و بدیعی را مطرح می‌کرد.

در دوران دانشجویی در دانشکدهٔ نوپای مهندسی پروژه‌های جالبی را اجراء کرد که هنوز برپا هستند. در ایجاد و گسترش آزمایشگاهها و ساختمان دانشکده کمکهای چشمگیر و بی‌شائبه‌ای کرد. پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد خود را با اینجانب با درجهٔ عالی به پایان رسانید؛ چون علم را در خدمت خلق می‌خواست از میان همه موضوعات پرطمطرق ولی بدون کاربرد آن زمان موضوع «بررسی مصالح و فرمها برای طرح ساختمانهای روستایی خشتی مقاوم در مقابل زلزله در ایران» را با همکاری اینجانب انتخاب کرد که آن را در مهرماه ۱۳۴۹ به پایان رسانید. در این پایان‌نامه که هم تجربی و هم تئوری بود مسأله بهترین فرم مقاوم ساختمانهای خشتی و آجری غیرمسلح و رفتار آنها تحت اثر نیروهای افقی دینامیکی ناشی از ضربه بررسی شد و برای این کار برای اولین بار در ایران انواع مدلهای با مقیاس کوچک روی میز لرزان و ضربه‌گیر دست‌ساز که در دانشکدهٔ مهندسی شیراز ساخته شده بود آزمایش گردید. علاوه بر این، ایشان در پایان‌نامهٔ خود مسأله بالا بردن مقاومت و کیفیت مصالح خشتی، ملاطها و اندودها را نیز با ساختن و آزمایش نمونه‌های متعدد آزمایش کردند. قسمتی از نتایج کار ایشان در چهارمین سمینار جهانی مهندسی زلزله در دانشگاه رودکی در هندوستان ارائه گردید و مورد توجه پژوهندگان جهان سوم و سازمانهای بین‌المللی قرار

گرفت. موضوع و نتایج پایان‌نامهٔ ایشان حتی امروز با گذشت ۳۵ سال پرمحتوا و تازه است و می‌تواند در مقاوم‌سازی ساختمانهای خشتی و آجری غیرمسلح روستاها و بافت قدیم شهرها و مراکزهای فرهنگی که پس از زلزله اخیر شهرستان بم مورد توجه قرار گرفته است به کار رود.

شادروان مهندس بهپور به عنوان یک عضو هیأت علمی در بخش مهندسی عمران دانشکدهٔ مهندسی دانشگاه شیراز استخدام شدند. ایشان از همان ابتدا بین همکاران، کارمندان و دانشجویان به عنوان یک استاد توانمند و آگاه و نمونهٔ فردی که واجد بهترین و والاترین خصوصیات اخلاقی و انسانی است زبانزد گردیدند. به همه محبت داشتند. مخصوصاً به دانشجویان و زیردستان. رفتارشان با همه عادلانه بود. درب اطاقش همه وقت برای ملاقات مراجعان و دانشجویان باز بود. حلال مشکلات بود، قانون طلایی «یعنی با دیگران همان کن که انتظار داری در شرائط مساوی با تو همان کنند» را عملاً رعایت می کرد. تئوری و تجربه را در کارهای حرفه‌ای و اجرایی خود به کار می‌بست. به دانش و فن‌آوری خود اعتقاد داشت. سنگ‌صبور بخش بود و به حرفها، گله‌مندیها و درددلهای کارمندان و دانشجویان و همکاران با دقت گوش می‌داد و تا حدی که می‌توانست در حل مشکلات به آنها کمک می‌کرد. در عین احترام به دانش و فن آوری غرب در عمل غربزده نبود. تجلی‌بخش شرافت و کرامت انسانی بود. هیچوقت ندیدم که افرادی را که با او کار می‌کنند تحقیر کند یا کاری کند که به شخصیت آنها لطمه زند. ستارالعیوب بود، اسرار و آبروی اشخاص را نگهداری می‌کرد و اگر لغزشی از کسی می‌دید سعی می‌کرد با نصیحت و کمک آن را رفع کند تا آبروی افراد بیهوده ریخته نشود. در قضاوت نسبت به افراد و کارها عجله نمی‌کرد و مجموعهٔ خوبیها و بدیهای فرد را در قضاوت خود دخالت می‌داد، نه به صورت منفرد و جزء به جزء. زود برانگیخته نمی‌شد و صبر و بردباری و تحمل زیادی داشت. انتقاداتش همه وقت سازنده و آموزنده بود. همه وقت با همگان با ادب، احترام و محبت رفتار می‌کرد. ملاقات و کار کردن با او باعث خوشحالی و سرور می‌گردید. انسان را به همهٔ تواناییها و ضعفهایش می‌شناخت.

در کارهای حرفه‌ای و مشاورهٔ فنی خود نیز ابعاد آموزشی و پژوهش را فراموش نمی‌کرد. هر طرح یا پروژه‌ای که اجراء می‌کرد، هر کارگاهی که نظارتش به عهده او بود یک کلاس درس و یک آزمایشگاه بود. هدفش از نظارت عیب‌گیری نبود بلکه بهترین کوشش و کمک خود را می‌کرد که پیمانکاران و اجراءکنندگان بتوانند با حفظ مشخصات و

استانداردهای قابل قبول کار را به سهولت اجرا کنند. دانشجویان را دوست داشت و با آنـــها بـا گرمی و محبت پدرانه رفتار می‌کرد. اگر به آنها نمره ردی می‌داد خودش بیشتر از آنها نـاراحت می‌شد چه فکر می‌کرد که نتوانسته است انگیزش کافی در آن دانشجو ایجاد کند تا درس خـــود را فرا گیرد. همکارانش را چه در سطح استاد و چه در سطح حرفه دوست داشت. هیچوقت در مورد کسی از او حرفی نشنیدم که دال بر نفرت و کینه باشد. با همه با احترام و تواضع حرفه‌ای برخورد می‌کرد و در عین حال نظر خود را در هر مورد چه در جلسات شوراها و چه در بحث در مسائل مختلف صریحاً بیان می‌کرد و محافظه‌کاری در ابراز عقیدهٔ خود نداشت. عمومـاً نـیز نظراتش سنجیده و متکی بر تحلیل صحیح و تجربه و عملی بود. طرفدار حق و عدالت بود ولی حق و عدالت را با محبت پیاده می‌کرد. یکی از تخصصهای ایشان تدریـس طراحـی و سـاخت شالوده‌های مقاوم ساختمانها بود. خود ایشان به مثابه یک شـالوده مقـاوم در سیسـتم بخـش و دانشگاه تجلی می‌کردند و مصداق آیـهٔ مبارکـهٔ «...کانـهم بنیـان المرصـــوص» بـــودند. در کارهای فنی و حرفه‌ای دقت می‌کردند که نتایج کارشناسان در عین بهینه بودن، مقـــاوم و کـارا باشـــد. و در اینجـا نیز مصـــداق «المؤمن اذا عمل عملاً اتقنه» را متجلی می‌ساختند. هر وقت اینجانب او را در راهروی بخش می‌دیدم قلبم مطمئن می‌شد و به آیندهٔ بشریت امیدوار می‌شدم. چون می‌دیدم هنوز افرادی وجود دارند که مانند میخها و ستونهای محکم دنیـای مـا را پـایدار کرده‌اند. به هرصورت دست تقدیر او را زودتر از موعد ناگهان از میان ما برد.

گفتنیها در ذکر صفات و خصائل اخلاقی و علمی و حرفه‌ای ایشـان بسـیار اسـت. مـا همکاری را از دست دادیم که قابل جایگزین نیست.

گویی از صحبت ما نیک به تنگ آمده بود — بار بربست و به گردش نرسیدیم و برفت
همچو حافظ همه شب ناله و زاری کردیـم — کای دریغـا به وداعش نرسیدیم و برفت

رضا رازانی، مرداد ۱۳۸۳

اواخر زمستان سال ۵۲ بود. اغلب بچه‌ها را از زندان اوین به زندان قزل‌قلعه منتقل کرده بودند. پس از حدود ۵ ماه دستگیری (در اواخر شهریور) و زندان انفرادی من هم بدین زندان آمدم. در میان زندانیان از هر گروه و تفکری وجود داشتند. پس از مدت کوتاهی علی هم بدین زندان منتقل شد. همهٔ مذهبیون از بچه‌های سازمان و روحانیون در بند چهار بودند. بند چهار در واقع یک اطاق بزرگ بود که هر نفر جایی به اندازه‌ای که بتواند دراز بکشد سهمش می‌شد. در آن زمان کلیهٔ افراد مبارز خصوصاً مذهبیون به بچه‌های سازمان خیلی احترام و علاقه داشتند. سازمان هم برای آموزش و حفظ روحیهٔ افراد و هم برای نشان دادن توانایی تئوریک خود در زمینهٔ انقلابی و مذهبی هر هفته چهارشنبه پس از نماز مغرب و عشاء، جلسات تفسیر قرآن و نهج‌البلاغه در بند چهار برگزار می‌کرد. روشن است که سخنرانان از بهترین کادرهای ایدئولوژیک سازمان انتخاب می‌شدند.

به خوبی به یاد دارم که در یکی از این جلسات نوبت سخنرانی علی بود. علی برای بحث خطبهٔ شقشقیه را انتخاب کرده بود. همان طوری که می‌دانید محور این خطبه مسألهٔ خلافت در اسلام است. در قطعات ۱۸ الی ۲۰ حضرت علی (ع) شرایط قبول خلافت را از طرف خود برمی‌شمارد. شرط اول اقبال مردم و انتخاب آنهاست. شرط دوم علم و شرط سوم عدالت فردی است. علی با تکیه بر روی شرط اول موضوع دمکراسی در اسلام را به صورت مفصل مورد بحث قرار داد و نتیجه گرفت که بدون رأی مردم، حتی اگر فرد یقین به برتری خود در علم و عدالت نسبت به دیگران داشته باشد باز نمی‌تواند خلیفهٔ خدا بر مردم باشد همان طوری که حضرت علی عمل کرد و بیست و پنج سال خانه‌نشین شد.

پس از ختم جلسه مسؤولان سازمان علی را مورد انتقاد قرار دادند که چرا محور سخنرانی را دمکراسی در اسلام قرار داده است. (در آن زمان محور همه چیز انقلاب مسلحانه و مبارزه با امپریالیسم و حکومت دست‌نشاندهٔ آنها بود. سخن از دمکراسی و حقوق مردم چندان موضوعیت نداشت.) دوم اینکه چرا بدون توجه به نظر علمای شیعه مسأله‌ای شبهه‌انگیز را

مطرح کرده است که ممکن است باعث کاهش نفــوذ ســازمان در بیــن روحــانیون و در نتیجــه مذهبیون گردد. علی اصرار بر صحت برداشت خود از خطبه داشت. اما استدلال دیگر مسؤولان بر محور بودن حفظ پایگاه مردمی سازمان، علی را مجبور کرد که به روحانیون بند بگویــد کــه آنچه در سخنرانی مطرح نموده است، نظر شخص است و نظر سازمان نمی‌باشد.

دکتر کریم رستگار

به یاد مرگ ناباورانهٔ استاد مهندس بهپور

حدود سالهای ۱۳۱۰ شمسی استاندار وقت فارس که شاهزاده‌ای قاجاری است باز هم تصمیم به انتقام می‌گیرد و خیابان جدید التأسیس زند را از وسط مجموعهٔ کریمخانی می‌گذراند. درنتیجه بخشی از فضای سبز باغ نظر و تمامی محوطه‌ها و میدانها را به ساخت و سازهای اداری می‌سپارد. کاخ خورشید، چندین دهانه از مغازه‌های بازار وکیل و حجره‌های کاروانسرای روغنی و ساختمانهای دیگری ویران می‌شوند تا خیابان زند خط‌کش‌وار عبور کند! استاندار دیگری در سال ۱۳۷۲ شمسی در ترمیم و احیاء مجموعهٔ کریمخانی عزمی راسخ به کار می‌گیرد. آقای دانش‌منفرد استاندار وقت فارس در اجرای این مهم سعی بلیغ به کار می‌برد. شهربانی خریداری و تخریب می‌شود؛ کلانتری سابق یک و چندین واحد از مغازه‌های طرفین آن که قبلاً تملک شده بود نیز تخریب می‌گردد. احیاء مجموعهٔ وکیل از این تاریخ آغاز می‌گردد.

ضلع شرقی و جنوبی ارگ که قبل از آن پنهان بود این بار آزاد شد و شهروندان قادر به دیدن آن شدند. از جمله ورودی اصلی و تاریخی ارگ. برج بین اضلاع جنوبی و شرقی به علت فعالیت چندین سالهٔ آبریزگاه شهربانی که در جوار آن برپا شده بود دچار مشکل شده بود و به ویژه به علت آنکه همه روزه در معرض دیدار شهروندان و بازدیدگان داخلی و خارجی قرار داشت تصمیم به ترمیم و مرمت آن گرفته شد. دو گزینه در مورد نشست ۲۱ درجه‌ای برج وجود داشت: الف- شاقولی یا راست کردن برج؛ ب- تثبیت برج در شرایط موجود و پرکردن فاصلهٔ به وجود آمدهٔ برج و بارو. گزینهٔ دوم مورد تأیید و تصویب شورای فنی سازمان میراث فرهنگی قرار گرفت و جهت اجراء به میراث فرهنگی فارس ابلاغ گردید.

اینجانب که مسؤولیت میراث فرهگی استان را برعهده داشتم با چند نفر از دوستان و آشنایان که در رشتهٔ عمران فارغ‌التحصیل شده و تجارب اجرایی داشتند به مشاوره پرداختم. تقریباً همگی دعوت از مهندس بهپور استاد بخش راه و ساختمان دانشکدهٔ مهندسی را توصیه کردند. بنده که تا آن زمان با مشارالیه آشنایی نداشتم طی یک نامهٔ رسمی از ایشان دعوت به

عمل آوردم. به فاصلهٔ کوتاهی قبول دعوت نموده، به دیدار اینجانب آمدند. چهرهٔ نجیب و مصمم ایشان را زیارت کردم و دربارهٔ تثبیت برج به مذاکره پرداختیم. خیلی زود یک تیم اجرایی مرکب از مهندسان و تکنسینهای میراث فرهنگی تحت نظر ایشان مطالعات خود را آغاز کرد. کارگران حفار، اطراف نیمهٔ نشستهٔ برج را خالی کردند. از همان آغاز کار، مهندس بهپور هر روزه قبل از ساعت ۸ صبح در کنار برج حاضر می‌شدند، دستور کار داده می‌شد و حوالی ساعت ۱۲ ایشان مجدداً باز می‌گشتند و پیشرفت کار را ملاحظه کرده، دستور مجدد صادر می‌کردند. گاهی به شوخی می‌گفتم: حضور مرتب و منظم شما مرا به یاد بچه‌های مهد کودک می‌اندازد که یکی از والدین، هر صبح زود او را تحویل می‌دهد و ساعت ۱۲ او را از مهد تحویل می‌گیرد. می‌گفت درست است، این برج هم بچهٔ من است! کار، بدون وقفه و به سرعت در حال پیشرفت بود؛ به زیر پی رسیده بودیم، شمعهای تقویتی زده شده بود، عکس و نقشه مرتباً از مراحل کار تهیه می‌شد. ضعف لایه‌های آبرفتی زیر و اطراف پی، دلیل انحراف برج تشخیص داده شد. این بار طرح تقویت پی و تثبیت برج باید تهیه می‌شد و به مرحلهٔ اجرا در می‌آمد. توضیحاً کلیهٔ عوامل اجرای پروژه کارکنان میراث فرهنگی بودند و تنها آقای مهندس بهپور مهمان تلقی می‌شدند. لذا حسب وظیفه، میزان مبلغ مورد تقاضای ایشان جهت نظارتهای قبلی و تهیه و اجرای طرح تثبیت استفسار گردید. مهندس لبخندی زد و گفت باشد بعداً حساب می‌کنیم! چندین نوبت اصرار کردم باز همان لبخند و همان گفتار! بعداً آشنایان ایشان گفتند شما هرچه پرداخت کنید یقیناً ایشان اعتراضی نخواهند داشت.

نقشهٔ اجرایی تهیه گردید و به مرحلهٔ اجرا درآمد. مرحلهٔ حساسی بود: تکه‌تکه زیر پی خالی می‌شد و بتون مسلح به صورت دستکهای قدرتمند زیر پیها را اشغال می‌کرد و سرانجام دستکها به یک رینگ مقاومت متصل شدند و کل سازهٔ برج بر روی رینگ و دستک منتقل شده، پس از تستهای مختلف آزمایشگاهی و اطمینان از استحکام‌بخشی، لایه‌پوشی انجام گرفت. بدین ترتیب با چندین ماه کار، مطالعه، تحقیق و اجرا برج در جای خود تثبیت گردید. لازم به توضیح است در روزهایی که کار آرماتوربندی، جوش و بتن‌ریزی در حال انجام بود مهندس همه روزه چندین‌بار جهت نظارت در محل حاضر می‌شدند.

پس از استعلام از موارد مشابه حدوداً مبلغ پنجاه میلیون ریال جهت پرداخت به مشارالیه در نظر گرفته شد. به ایشان تلفن زده شد تا در دفتر اینجانب در ارگ تشریف بیاورند.

پس از حضور ایشان و تشکر از تلاشهای چند ماههٔ مشارالیه، یادآوری گردیـد از حسـابداری چک خود را دریافت دارند. باز هم همان لبخند بر لبان مهندس نقش بست و سپس گفتند شـما گاهی می‌گفتید رفتار من با برج مثل یک والد با بچهٔ مهد کودکی است، اما من می‌گویم برج کج شده همانند پدر پیر و معلول است که اولاً به شـدت بـه آن مـهر مـی‌ورزم ثانیـاً نسـبت بـه او احساس دین و تعهد دارم ثالثاً پیوسته بدان می‌اندیشم تا بر عمر و سلامت آن بیفزایم! آیا بـاید در قبال انجام این وظایف، چشمداشت مزدی از دیگران داشته باشم؟ توجیـهات و اصرارهـای مکرر اینجانب مبنی بر قبول چک به جایی نرسید. مهندس پس از آنکه اطمینان حاصل کرد که وجوه چک مورد نظر صرف هزینهٔ بخشهای دیگر ارگ می‌شود دفتر اینجانب را تـرک گفتنـد. بعدها بارها و بارها تلفنی یا حضوری جهت هرگونه همکاری و دفع خطر از بناهـای تـاریخی اعلام آمادگی می‌کردند.

به یاد رادمردی در عرصهٔ علم و فن مدرن که فرهنگ کهن را پدر می‌نامید و به او جانانه عشق می‌ورزید.
روانش شاد و راهش برای دانشجویان پررهرو باد.

هوشنگ رسولی
۸٤/۲/۲۸

یادی از یادآور؛ مهندس لطفعلی بهپور

از شمار دو چشم یک تن کم وز شمار خرد هزاران بیش

سرکار خانم مهندس نعمت‌اللهی، فرزندان برومند مهندس بهپور

من از خبر درگذشت آقای مهندس لطفعلی بهپور بسیار متأسف شدم و امید دارم که خداوند صبری بی‌پایان به همهٔ شما عنایت بفرماید. هرچند جانبازیها، فداکاریها و شکنجه‌هایی که آن عزیز سفر کرده تحمل کرد به قلم نمی‌آید، من سعی دارم گوشه‌ای از آن یادها و فریادها را در آستانهٔ اولین سالگشت آن مرحوم به رشتهٔ تحریر درآورم.

آشنایی غیرمستقیم من با مهندس بهپور در هفتهٔ اول شهریورماه ۱۳۵۰ و در زندان قزل‌قلعهٔ تهران بود که با برادر ایشان آقای تفنگدار ملاقات داشتم. در اول شهریور ۱۳۵۰ تعداد زیادی از اعضای مجاهدین خلق دستگیر شدند که بخشی از آنها در زندان قزل قلعه و بخشی هم در زندان اوین تحت بازجویی و شکنجه بودند. یادم می‌آید که از جمع بچه‌های مجاهدین شیراز از جمله چند نفر آنجا بودند: دکتر کریم رستگار، حمید مشکین‌فام، جواد برایی، شمس و ... که اینجا در بند ۴ عمومی زندان قزل‌قلعه بودند، اما هنوز آقای مهندس بهپور دستگیر نشده بود. دومین آشنایی غیرمستقیم من با مرحوم مهندس در زندان اوین بود. در زندان اوین هم من ایشان را ندیدم، ولی وقتی سخن از نحوهٔ دستگیری و تاریخ بازداشتهای دوستان می‌رفت با فعالیتهای مهندس آشنایی بیشتری پیدا کردم. از طریق مجاهد شهید سعید محسن که مسؤول دوستان شیراز بود و رابطهٔ مستقیمی با مهندس داشت به روحیات این برادران و نحوهٔ آموزشها پی بردم. در یکی از بندهای عمومی زندان اوین که چهل نفر از اعضای بازداشت شدهٔ سازمان حضور داشتند، ریشه‌یابیهایی دربارهٔ علت ضربهٔ سال ۱۳۵۰ به سازمان انجام می‌شد. همه در این امر فعال بودیم. اینجا بود که از نقش ایشان در مرتبط کردن بچه‌های سازمان مجاهدین با سازمان الفتح اطلاع پیدا کردم. مهندس به زبان انگلیسی مسلط بود و توانست در مذاکرات بین بچه‌های سازمان و رهبران الفتح نقش فعالی داشته باشد.

آشنایی من به طور مستقیم با مهندس در بند ۳ زندان قصر در خردادماه ۱۳۵۱ بود. در فضایی در زندان قصر دور هم جمع شدیم که رهبران سازمان در بیدادگاههای نظامی، محاکمه و در دو نوبت ۲۹ فروردین و ۴ خرداد ۱۳۵۱ به شهادت رسیدند و بقیه نیز در همین دادگاهها به حبسهای طولانی محکوم شده بودند. آقای بهپور که به ده سال حبس محکوم شده بود نیز در جمع ۷۰ نفرهٔ زندان قصر حضور داشت. ویژگی بارز ایشان مطالعهٔ عمیق و بیان آموزشی ایشان بود. اولین مطلبی که ایشان در زندان قصر به من گفتند این بود که مزیت مبارزهٔ مسلحانهٔ مجاهدین بر مبارزهٔ مسلحانهٔ فداییان اسلام و مؤتلفه در مکتبی بودن این مبارزه‌هاست؛ به این معنی که زیربنای مبارزه را مکتب اسلام می‌دانست و بر این باور بود که ما قادریم در سایهٔ مکتب از تئوری و استراتژی مرحله‌ای نیز برخوردار باشیم. جمع‌بندی ایشان از ویژگی مجاهدین و اینکه مکتب زیربنای استراتژی، تاکتیک و تئوریهای ماست برایم جالب بود و در زندگی مبارزاتی‌ام نقش بسزایی ایفا کرد.

آقای بهپور از آنجا که مسؤول بچه‌های مجاهد در شیراز بود نه تنها بر تمامی آموزشهای سازمان اشراف داشت، بلکه آموزش‌دهنده و معلم خوبی هم بود. گفتارش نه مانند خیلی از سیاسیها پیچیده بلکه خیلی روان و قابل فهم بود. تلاشهای جمع ۷۰ نفرهٔ زندان قصر در خاطرات جلد دو اینجانب به نام «آنها که رفتند» آمده است و تلاش ایشان در تدوین جزوه‌های آموزشی در زندان بر کسی پوشیده نبود. باید توجه داشت که جزوه‌های آموزشی در زندان نقش اسلحه در بیرون را بازی می‌کرد. از آنجا که مبارزه علیه رژیم سلطنتی هر روز توسعه می‌یافت، بر تعداد زندانیان افزوده می‌شد، بنابراین به دلیل جای کم و برخورد تنبیهی، برخی از زندانیان را به زندانهای شهرستان تبعید کردند: زندان مشهد، زندان اصفهان، زندان شیراز، برازجان و ... .من به دوسال زندان محکوم شده بودم که ده ماه از آن را در کنار مرحوم بهپور و دیگر دوستان در زندان عادل‌آباد شیراز گذراندم. خاطرات فراموش‌نشدنی من از زندان عادل‌آباد به تفصیل در کتاب «آنها که رفتند» آمده است. آقای مهندس به دلیل روابط عمومی خوبی که داشت و همچنین به دلیل شیرازی بودن و نیز مقام علمی، توانست ارتباطات مفیدی با مقامات زندان برقرار کند که در سایهٔ این ارتباطات، هرگونه امکانی که زندانیان می‌خواستند از بیرون فراهم می‌شد. ایشان هفته‌ای سه روز به ستوان یکم پیشه‌ور، معاون زندان درسهای دانشگاهی را تعلیم می‌داد چون او دانشجوی دانشگاه پهلوی بود. در راستای همین ارتباطات

بود که خبرهایی کسب می‌شد. مثلاً چه روزی پلیس برای بازرسی به زندان می‌آید. این اخبار بچه‌ها را هوشیار می‌کرد که حفاظت خوبی از جزوه‌ها و کتابها به عمل آورند. یادم می‌آید به آقای مهندس گفته بودند که قرار است یک بازرسی دقیق از بند سیاسیها (بند ۴) انجام شود. مقامات زندان هم دوست نداشتند که ساواک از آنها نقطه‌ضعفی پیدا کند، بنابراین پیشنهاد کرده بودند که کتابهایمان را در دفتر زندان به امانت بگذاریم و آنگاه که بازرسی تمام شد دوباره به زندانیان برگردانده شود. این پیشنهاد را تخطئه کردند و فضای درگیر شدن با پلیس و فراموش کردن اینکه ما زندانی هستیم و محبوس، کاری به سرمان آورد که همهٔ امکانات را از دست دادیم. در شرایط عادی هر امکانی که می‌خواستیم از طریق مقامات زندان، محمد خان ضرغامی، مینو خانم نعمت‌اللهی و دیگر خانواده‌ها در اختیارمان قرار می‌گرفت. مدیریت آشپزخانه زندان در دست ما بود. ملاقات حضوری هم داشتیم. کتاب و حتی رادیوی دو موج که به اخبار خارج هم از طریق آن دسترسی پیدا می‌کردیم. به هر حال این فضای درگیری از یک سو و هار شدن ساواک و کمیتهٔ مشترک از سوی دیگر، منجر به درگیری فیزیکی میان زندانیان و ساواک شد و از آن پس محدودیتهای زیادی همراه با شکنجه نسبت به زندانیان اعمال گردید. در راستای اعمال شکنجه حتی به افراد بزرگ و مبارزی چون طاهر احمدزاده، عزت‌الله سحابی، عباس مجری و ... نیز رحم نکردند تا چه رسد به جوانها. پس از چند ماه در مرداد ۱۳۵۲ بود که مقامات زندان با هواخوری زندانیان، آن هم به طور محدود موافقت کردند. به طوری که افراد هر اتاق در بسته در طول هواخوری یکساعته می‌توانستند افراد اتاقهای دیگر زندان را ببینند و گفتگو کنند. در همین فرصتهای یکساعته از آقای مهندس بهپور خواهش کردم که چون اوایل شهریور آزاد می‌شوم، دستاوردهای گروه ایدئولوژی زندان عادل‌آباد را برایم بازگو کند.

گروه ایدئولوژی زندان شیراز مرکب بود از آقایان مهندس عزت‌الله سحابی، مهندس لطفعلی بهپور، شهید محمد اکبری آهنگر، دکتر سید محمد میلانی و زین‌العابدین حقانی. ایشان خواهش مرا پذیرفت و از آنجا که توان آموزش‌دهندگی خوبی داشت، چکیدهٔ دستاوردهای خود را برایم گفت.

آنچه خوب یادم می‌آید این بود که ایشان می‌گفت اگر به چهار اصل دیالکتیک دستاورد بشر، اصل هدفداری و سمت‌داری را اضافه کنیم به لحاظ اسلام دیالکتیک قابل‌قبولی

خواهیم داشت. این جمع‌بندی شسته‌رفته و نقلی مرا بـر آن داشـت کـه روی آن تمرکـز کنـم و بعدها در سال ۱۳۵۵، اصل هدفداری را اصل بدانم که بر همهٔ اصلهای دیالکتیک سایه افکنـده است و در یکایک آن چهار اصل تجلی دارد.

آن روز قبل از آزادی در دوم شهریور ۱۳۵۲ با آقای مهندس بهپور قـدم مـی‌زدم و از مطالعات ویژهٔ علمی ایشان بهره می‌گرفتم. اما آنچه مسلم است آقایان مهندس سـحابی و دکـتر میلانی بهتر می‌توانند دربارهٔ شخصیت ایمانی و علمی آقای بهپور قضاوت کنند.

پس از آزادی از زندان، دو مرتبه در ۲۷ مرداد ۱۳۵۳ دستگیر، مجروح و از دو چشـم نابینا شدم و در جریان پیروزی انقلاب در ۸ آبان ۱۳۵۷ از زندان قصر آزاد شدم. تازه از زندان قصر تهران آزاد شده بودم که به اصفهان و شیراز رفتم و همهٔ دوستان شیرازی که زنـدان بودنـد در منزل مهندس جواد برایی جمع شده بودند. مبـارزات ملـت اوج گرفتـه بـود. آقـای بـهپور می‌گفت ویژگی پایدار ملت ایران آزادگی است و امروز می‌بینیم علی‌رغـم ستم‌شـاهی و دیگـر ستمها این ویژگی دو مرتبه بروز و ظهور کرده است.

از آن مهربانترین مهربانان و از آن خدای جمیل، برای همسر و فرزندان مهندس بـهپور صبری جمیل آرزو می‌کنم.

روحش شاد، روانش تابناک.

مهندس لطف‌الله میثمی
فروردین ۱۳۸٤

که ما سیل روانیم

با استعانت از کلام سحرآمیز مولانا سخنی چند پیرامون حال و هوای معنوی بهپور با شما در میان می‌گذارم.

وجود ماندگار

بعضی از شخصیتها از صحنهٔ اذهان پاک نمی‌شوند، پس مرگ برای آنان بی‌معناست. وجود آنها در عمق جان حس می‌شود اگر چه از عالم ظاهر برای همیشه کوچ کرده‌آند.

چو جان اندر جهان گر ناپدیدیم — چو عشق عاشقان گر بی‌نشانیم
ولی آثار ما پیوستهٔ توست — که ما چون جان نهانیم و عیانیم

این گونه انسانها وجودی دینامیک دارند، هنوز هم پس از رحیل در جوش و خروش و حرکت‌اند. شاداب و باطراوت‌اند و با خود تازگی و نوی می‌آورند. طراوتی که از روابط، آرزوها و خواسته‌های عادی و مادی فراتر است.

هر آن چیزی که تو گویی که آنید — به بالاتر نگر بالای آنیم
تو آبی لیک گردابی و محبوس — درآ در ما که ما سیل روانیم

مرگ به مثابه بالاترین مرحلهٔ حیات

برای بعضی از جانهای شیدا و دلباخته، مرگ نه تنها نیستی نیست که تعالی و تکامل است.

از جمادی مُردم و نامی شدم — وز نما مُردم ز انسان دم زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم — پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

حملـــهٔ دیگـــر بمـــیرم از بشـــر | تـا بـرآرم از ملائـــک بـــال و پـــر
بـار دیگـر از مَلَـک پـرّان شـوم | وآنچه انـدر وهـم نـاید، آن شـوم
پس عـدم گـردم عـدم چـون ارغنـون | گویـدم کـه: «انـا الیـه راجعـون.»

حتی در جستجوی مرگ هستند زیرا این مرگ دنیوی برای آنـان دریچـه‌ای بـه ناشـناخته اسـت کـه بـا شوق آن را می‌گشایند.

هم چـو نیلوفـر بـرو زیـن طـرف جـو | هم چو مستسقی حریص و مـرگ‌جـو
وصـف او فـانی شـد و ذاتـش بقـا | زیـن سـپس نـه کـم شـود نـه بدلقـا

بریدن است و رها شدن، از ابر تن برآمدن. بهپورها گره از دست و پا گشوده‌اند.

تو چو باز پای بسته، تن تو چـو کنـده | تو به چنگ خویش باید که گره ز پـا

آن که آنی دارد

چه چیز است که ذات و کنه شخصیت انسان اسـت؟ عـالم بـودن، حرفـه‌ای بـودن، مـهارت، اسـتادی و شاگردپروری؟ (که همه را بهپور داشت.) همهٔ اینها هست ... و نیست.

گفت که تو زیرککی، مست خیـالی و شـکی | گول شدم، هول شـدم وز همـه برکنـده شـدم
گفت که تو شمع شدی، قبلهٔ این جمع شـدی | جمـع نیـم، شـمع نیـم، دود پراکنـده شـدم
گفت که شـیخی و سـری، پیشـرو و راهـبری | شـیخ نیـم، پیـش نیـم، امـر تـو را بنـده شـدم

عالم بودن و حرفه‌ای بودن و استاد و پیشرو بودن همه عافیت است و امنیت.

مرد مجـاهد بُـدم، عـاقل و زاهـد بُـدم | عافیتـا از چـه پریـدی؟ بگـو.

انسان توانا

از نخستین نشانه‌های انسان سالک، وصول به مرحلهٔ توانایی است. انسان (به معنی خـاص چـون بـهپور) دارای اقتدار آرام و پرنفوذ است نه جنب و جوش بیهوده دارد و نه سکون و رخوت، از رفتـار و منـش او و از نگاه او آرامش و اقتدار می‌تراود.

چـو آب آهسـته زیـر کَـه درآیـم　　بـه نـاگـه خرمـن کَـه درربـایم

انسان زیبا

بعد مرحلهٔ زیبایی است. همانگونه که بهپور حرف و عملش زیبا بود. همگان ظرافت و زیرکی دریافت این زیبایی را ندارند؛ از فیضان وجودی آنان بی‌اعتنا درمی‌گذرند و خسرانی عظیم را به جان می‌خرنـد. ذات زیبایی در انسانهایی از این دست متجلی است.

تـو بـه روح بی‌زوالـی، ز درونـه بـا جمـالی　　تـو از آنِ ذوالجلالـی، تـو ز پرتـو خدایـی
تـو هنـوز نـاپدیـدی، زجمـال خـود چـه دیـدی　　سـحری چـو آفتـابی ز درون خـود برآیـی
بشـکن سـبوی خوبـان کـه تـو یوسـف جمـالی　　چو مسیح دم روان کن کـه تـو هـم از آن هوایـی

انسان شاد

شادی در عمیق‌ترین لایه‌های درونی خانه دارد. شادیی که نه تنها بر اندوه بلکـه بـر عقـل و هـوش هـم سیطره دارد، چهرهٔ دیگری از «آن» است.

مرا عهدی است با شادی که شادی آن من باشد　　مرا قولی است با جانان که جانان جـان مـن باشـد

جان انسانی از صورت شاد به باطن شاد می‌رسد:

یکی جان است در عالم که ننگش آید از صورت　　بپوشـد صـورت انسـان ولـی انسـان مـن باشـد

شادی، خودکفایی است. نگاه را نافذ و چهره را درخشان می‌کند:

باده غمگینان خورند و ما ز می خوشدل‌تریم
رُو به محبوسان غم ده ساقیا افیون خویش
خون ما بر غم حرام و خون غم بر ما حلال
هر غمی کو گرد ما گردید شد در خون خویش
باده گلگونه است بر رخسار بیماران غم
ما خوش از رنگ خودیم و چهرهٔ گلگون خویش

انسان زیرک

ما بسیار در گرداب اشتباهات خود غرقیم. گاه جانهای واصل از کنار ما می‌گذرند و غافلیم. انگیزه‌های مادی، میل به قدرت و خودنمایی ما را به اسارت گرفته‌اند. چه طور باید سرمان را از زیر برف درآورد؟ این انسان واصل، حیله‌گر ماهری است. باید آنانی را که استعداد بالقوه دارند تکان دهد و شکار کند.

هله هشدار که در شهر دو سه طرارند
که به تدبیر کله از سر مه بردارند
دو سه رندند که هشیاردل و سرمستند
که فلک را به یکی عربده در چرخ آرند
مردمی کن برو از خدمتشان مردم شو
زآنکه این مردم دیگر همه مردم‌خوارند

به سمت شناخت برویم

اگر نگاه ظاهربین داشته باشیم انسان واصل هم مثل بقیه است. ولی اگر زمانی لطف دوست شامل حال ما شود یا برحسب اتفاقِ فرخنده‌ای به کشف ایشان نایل شویم به سرچشمهٔ زلالیِ دل‌انگیز و جان‌افزا می‌رسیم. عطش سوزانی را که از آن غافل بودیم حس می‌کنیم و آن را فرومی‌نشانیم. آنها با نگاهشان و کلام غیرمستقیم‌شان عظمت می‌فروشند و باید اقبال خریدار بودن را داشت.

ما زنده به نور کبریاییم
بیگانه و سخت‌آشناییم

مـه توبـه کنـد ز خویش‌بینـــی گر ما رخ خـود بـه مـه نمـاییم
در سـوزد پـر و بـال خورشـید چـون مـا پـر و بـال بـــرگشـاییم

مولانا، شمس تبریز را بهانه‌ای می‌داند که ما را به سمت شناخت مولانا راهبر است. البته برای چشمهای تیزبین و درون‌شکاف.

شـــمس تـــبریز خـــود بهانـــه اســـت مـــاییم بـــه حســـن لطـــف، مـــاییم.

مهندس مصطفی همت‌آبادی

تقدیم به روح پاک استاد و پدر فرزانه‌ام مهندس بهپور

هیچگاه باور نمی‌کردم که زمین توانایی دربرگرفتن این حجم از انسانیت را در خود داشته باشد. هیچگاه گمان نمی‌کردم حجابی بتواند این روح بزرگ را از حرکت بازدارد. نمی‌دانستم که این خاک بی‌شرم، بی‌هیچ واهمه‌ای آمادهٔ ربودن چنین گوهری است. شاید زمین دیگر تحمل نگه‌داشتن چنین بزرگمردی را نداشت. و شاید روح والایش دیگر قادر به زیستن در میان اینهمه زشتی و پلشتی نبود. به واقع آنهمه صفات پاک چگونه می‌توانست در وجود یک انسان متجلی شود. آرام و باوقار، گرم و مهربان، صبور و بی‌ادعا، او یک کوه دانش بود، عاشق و وارسته. آری تنها عشق می‌توانست عمر پرتلاشش را توجیه کند. عمری که بیش از نیمی از آن صرف آموزش اندیشه‌هایش به جوانان این مرز و بوم شد. در بدترین شرایط جوی و در دورترین نقاط فارس پروژه‌های بزرگ عمرانی را تنها به عشق وطنش ساماندهی می‌کرد و دشوارترین مشکلات را با آغوش باز پذیرا بود.

شاید اگر کمتر به خود سخت می‌گرفت هنوز به خوابی آرام و ابدی فرونرفته بود. اما او اینهمه رنج را بر خود هموار کرد تا خویشتن را جاوید سازد. او اینهمه مصائب را به جان خرید تا با رفتنش هزاران چشم را اشکبار کند. خدایا نمی‌دانم چرا چنین انسانهایی را که تمام شرف زمین به بوسیدن قدمهای آنهاست به دست مرگ می‌سپاری؟ خدایا تو می‌دانی که اگر انسان را سزاوار جانشینی خود بر روی زمین ساخته‌ای به واسطهٔ انسانهایی چون بهپور است. پس چرا باید این جهان از موهبت حضور آنها محروم باشد؟ نمی‌دانم اندوه خود را با کدام کلام فریاد بزنم. نمی‌دانم دیگر چگونه می‌توانم از انتهای راهرو بخش عبور کنم و اتاق ۳۰۳ را ببینم، خالی و محزون. باور نمی‌کنم که دیگر کسی به صدای در زدن من پاسخ نمی‌دهد هنگامی که می‌خواهم با کوهی از اندوه و مشکلات وارد شوم و آرام و آسوده، با قلبی پرامید از اتاق خارج گردم. نمی‌دانم در غم از دست دادنش چه کسی از همه اندوهگین‌تر است: همسر وفادار و بزرگوارش، فرزندان برومندش، دانشجویان و همکارانش، نگهبانهای دانشکدهٔ مهندسی، و یا شمعدانیهای اتاق ۳۰۳. آری به راستی نمی‌دانم. هیچگاه باور نمی‌کنم که او از بین ما رفته باشد. من ایمان دارم که او هنوز زنده است، زنده و جاوید، برای همیشه و تا ابد.

روحی چنین بزرگ با آنهمه قداست و پاکی همواره زنده است. و هرسپیده‌دمی بـا یـاد او ایـن حدیث را تکرار می‌کنیم:

هـرگـز نمـیرد آنکـه دلـش زنـده شـد بـه عشـق ثبـت اسـت بـر جریـدهٔ عـالم دوام مـا
مـا در پیالـه عکـس رخ یـار دیده‌ایـم ای بی‌خـبر ز لـذت شـرب مـدام مـا

مهراب امیری

یادداشتها

به یاد استاد

هنوز هم باور نداریم،

به دنبال زنگ صدایش که در گوشه و کنار دانشکده و به‌خصوص در کلاسهای درس به گوش می‌رسد، او را جستجو می‌کنیم. او را که یک معلم بود، به مفهوم واقعی کلمهٔ معلم. حرفهایش، رفتارش و ... همه و همه به دل می‌نشست و حکایت از اندیشه‌ای والا که در خور فرهیخته‌ای چون او بود می‌کرد.

چه سبکبال رفت استاد لطفعلی بهپور، یادش گرامی.

دکتر محمد رضا بنان
عضو هیأت علمی بخش راه ساختمان دانشکدهٔ مهندسی

روحیهٔ همکاری مهندس بهپور از بارزترین خصوصیات اخلاقی آن زنده‌یاد بود. همیشه با خوشرویی و گشاده‌رویی‌ای که داشت حاضر به کمک به دیگران بود. پروژه‌های زیر را که دانشجویان در قالب خدمات جهادی انجام می‌دادند همیاری داد. این پروژه‌های مشترک را اینجانب با زنده‌یاد به راه انداخته، نظارت کرده و به اجرا بردیم:

۱- پروژهٔ مخزن آب شرب شهر دیّر استان بوشهر؛
۲- پروژهٔ سد انحرافی ده‌گپ از نوع بتنی در منطقهٔ دشمن‌زیاری در سال ۱۳۶۳؛
۳- پروژهٔ بررسی سیلاب آذر سال ۱۳۶۵ در استانهای فارس و بوشهر، مأموریت از طرف استانداری فارس و دانشگاه شیراز؛
۴- پروژهٔ سد خاکی شادکام واقع در شمال غرب فارس در ۱۳۷۲؛
۵- پروژهٔ سد شهید چمران قطب‌آباد جهرم سال ۳-۱۳۷۲؛

۶- پروژهٔ حفاظت دیواره‌های ساختمان ۱۱ طبقهٔ رودکی (شامل هتل، منازل مسکونی، سالن سینما، خیابان و کوچه‌های مجاور) سال ۱۳۷۷؛

۷- همکاری در راه‌اندازی مؤسسهٔ آب دانشگاه شیراز. با توجه به قدرت تصمیم‌گیری و مدیریت بالای مهندس بهپور، ریاست دانشگاه وقت (آقای دکتر زمانی) ایشان را به اتفاق آراء استادان آب دانشگاه شیراز به سمت رئیس مؤسسه انتخاب نمودند و در مدت کوتاه این سمت، کارهای زیربنایی شامل اساسنامهٔ انستیتو آب تهیه گردید و خط مشی آیندهٔ انستیتو نیز مشخص شد لکن با تغییر مدیریت دانشگاه ادامهٔ کار این مؤسسه متوقف ماند؛

۸- همکاری ایشان با دانشجویان بخش آبیاری در انجام پروژه‌های درسی که ایشان همیشه با خوشرویی مراجع مفید در اختیار آنها قرار می‌داد و برای بعضی از دانشجویان وقت زیادی را جهت توضیح بیشتر اختصاص می‌داد.

من به یاد ندارم که حتی برای یک مرتبه زنده‌یاد دربارهٔ حق‌الزحمهٔ یکی از پروژه‌ها سخنی به میان آورده باشد. برای یک پروژه، کارفرما بارها از اینجانب در مورد حق‌الزحمهٔ کار ایشان سؤال کرد و عاقبت هم جوابی دریافت نکرد. به ناچار کارفرما مجبور شد هدیه‌ای برای ایشان بفرستد و این درست ۲ سال پس از اتمام پروژه و بهره‌برداری از پروژه انجام گردید.

به یاد ندارم حتی یک مرتبه از یک نفر کوچکترین کلام ناامیدکننده و یا خدای نکرده ایرادی از ایشان شنیده باشم. مثل شمعی بود که همیشه اطرافش را روشن می‌نمود و به قول یکی از دانشجویان ۲۵ سال قبل (مدیر موفق فعلی) مهندس بهپور جزء معدود افرادی بود که «نسخهٔ پیچیده به دست دانشجو می‌داد نه آنکه دانشجو را سرکار بگذارد و به دنبال نخود سیاه بفرستد.»

روحش شاد.

دکتر محمود جوان

۸٤/۲/۱۰

اینجانب در طول ده سال که با مرحوم جناب مهندس بهپور در دانشکدهٔ مهندسی آشنا شدم و در ارتباط با بعضی پروژه‌ها از نزدیک با ایشان در تماس بودم، ایشان را فردی وارسته و درستکار دیدم و علاقه‌مند به خدمت به مردم بدون هیچگونه چشمداشت یافتم. فقدان این عزیز ضایعهٔ بزرگی برای دانشگاه شیراز می‌باشد.

دکتر عبدالحسین جهانمیری
دانشیار بخش مهندسی شیمی

نزدیک به یک سال گذشت ...

چون با مرحوم مهندس بهپور در یک زمینهٔ تخصص فعالیت داشتم، از نزدیک با خصوصیات ایشان آشنایی کامل داشتم. حدود پانزده سال قبل در بدو ورود به بخش مهندسی راه و ساختمان اولین پروژهٔ ژئوتکنیکی را به صورت مشترک با ایشان داشتم. پروژهٔ مزبور مربوط به حوضچهٔ استحصال نمک در دریاچهٔ مهارلو بود که یکی از مواردی بود که نه تنها احتیاج به بررسی مطالعات ژئوتکنیکی داشت بلکه نظارت کامل بر نحوهٔ اجرای آن نیز بسیار بااهمیت بود و مهندس بهپور با دید عمیق خاص خود کلیهٔ جوانب ریز مربوط به آن را که جزء لاینفک یک کار حرفه‌ای بود مد نظر قرار می‌داد. پس از آن نیز پروژه‌های دیگری نیز به ایشان ارجاع داده می‌شد که هرکدام در نوع خود شاید منحصر به فرد باشد. بررسی و ارائهٔ تمهیدات لازم جهت پایدارسازی برج کریمخانی از این قبیل بود. نکتهٔ بسیار حائز اهمیت در تمامی این پروژه‌ها آن بود که ایشان سعی داشتند تا با مشارکت گروه ژئوتکنیک تجربهٔ حرفه‌ای خود را منتقل نمایند که در این زمینه بسیار موفق بودند. یکی دیگر از ویژگیهای ایشان علاقهٔ بسیار به دانشگاه خصوصاً دانشگاه شیراز بود. ایشان برای پیشرفت و توسعهٔ دانشگاه از هیچگونه تلاشی فروگذار نمی‌کردند و بدون هیچگونه چشمداشت مادی در پروژه‌های مربوط به طرحهای عمرانی و توسعهٔ دانشگاه فعالیت می‌نمودند. و بالاخره، هر کس که با ایشان ولو برای مدت کوتاهی آشنایی داشت نمی‌توانست وقار و تواضع ایشان را که لازمهٔ شخصیت علمی یک عضو

هیأت علمی دانشگاهی است نادیده انگارد. حضور ایشان برای بخش مهندسی راه و ساختمان و گروه ژئوتکنیک غنیمت و سرمایهٔ بسیار بزرگی بود. روحش شاد.

دکتر قاسم حبیب‌آگهی
۸٤/۲/۸

مهندس بهپور دوستی صمیمی، همکاری صدیق، انسانی عادل و بامحبت و استادی دانشمند و باتجربه بود. او واجد بهترین و عالیترین خصوصیت انسانی و اخلاقی بود. او انسانی قابل ستایش و احترام، حق‌شناس، دوستدار دانش و دانشجو، منصف نسبت به کارمندان و همکاران و فداکار نسبت به خانواده و فرزندان بود. مرگ ناگهانی و غیرمنتظرهٔ او مصیبت بزرگی برای دوستان، همکاران، دانشجویان و جامعهٔ مهندسان است. این مصیبت عظیم را به همسر دانشمند و فداکار و فرزندان دوست‌داشتنی و فرهیخته و فامیل بزرگ ایشان از صمیم قلب تسلیت می‌گویم. فقدان او در همهٔ عرصه‌ها علی‌الخصوص عرصهٔ آموزش و پژوهش و حرفهٔ مهندسی قابل جبران نیست.

دکتر رضا رازانی

Dear Minoo,
This is to let you know that you had a wonderful husband. He was always so pleasant and nice with everyone he came in contact with.
I am so sorry for you and your children that he passed away so soon.
I hope and pray that God will continue to give you patience in your years ahead.

Sally Razani

به نام آفریدگار عشق

از مرگهایی که باورش برایم خیلی سخت است مرگ زنده‌یاد لطفعلی بهپور است که از دیرباز و از زمان تحصیل در دبیرستان زینت شیراز می‌شناختمش. انسانی وارسته، خوش‌خلق، بی‌ریا و

دست و دل‌باز در آگاهی دادن به دیگران. دوستی صمیمی و عضوی صادق از جامعهٔ مهندسی کشور، که زودهنگام و زمانی که هنوز خیلی می‌توانست دیگران را یاری رساند و بیاموزاند چشم از جهان فروبست.

نام بردن از ویژگیهای اخلاقی او در این مجال نمی‌گنجد، فقط اشاره می‌کنم به توصیه‌هایش در مراسم دانش‌آموختگی مهندسان سال ۸۳ که آویزهٔ گوشم شده است: «دانش‌آموختگان ما افتخار کنند به مملکتی که دارند، به تمدنی که داشتند، به شهری که در آن بزرگ شده‌اند و به چیزهایی که الآن دارند. همین الآن ما چیزهایی داریم که در کمتر جای دنیا می‌توانید پیدا کنید، هرچند کاستیهای زیادی هم داریم. اگر ما انسان مسؤولی باشیم، اگر قناعت‌پیشه باشیم و عاشق باشیم، این مملکت را می‌توانیم بسازیم.»

محمدرضا راهنما

دانش‌آموختهٔ سال ۱۳۴۹ دانشکدهٔ مهندسی دانشگاه شیراز

... ظرف مدت ۳۵ سال که از نزدیک شادروان مهندس بهپور را می‌شناختم حتی یکبار شاهد عصبانیت مهندس نبودم. بعضی اوقات به خاطر مسائل غیرمنطقی ناراحت می‌شدند ولی بروز نمی‌دادند؛ در خودشان می‌ریختند. همیشه چهرهٔ بشاش و گشاده و خندانی داشتند. بعضی اوقات که تا دیروقت دبیرخانه بودم و می‌دیدند چراغ اتاق روشن است می‌آمدند و احوالی می‌پرسیدند. یادم نمی‌رود چه به عنوان عیدی چه به عنوان پاداش و به طرق مختلف به طوری که فرد متوجه نشود از جیب خودشان وجوه قابل توجهی به همکاران پرداخت می‌کردند و می‌گفتند حقوقشان کم است و عیال‌وارند.

علی ای حال بازگو کردن خوبیهای شادروان مهندس لطفعلی بهپور به روزها گفتن و نوشتن تمام نمی‌شود چون آنها که با مهندس کار کرده‌اند می‌دانند که مهندس چه گوهری بود که از میان ما رفت و به ابدیت پیوست و همین جمله را بسنده می‌کنم:

«حاصل عمر دو چیز است: عمل ثواب و نام نیک. از دو چه بگذری کلُّ من عَلیها فان.»

با احترام،
مصطفی شناور

وقتی نام مهندس بهپور به میان می‌آید چهرهٔ خندان و مهربان او برایم یادآور می‌شود. کسی که در خدمت کردن مصمم بود و عشق می‌ورزید تا بتواند مشکلی را حل کند. از خصائص ایشان معرفت و قدرشناسی ایشان بود.
وقتی که کلمات را به زیبایی ادا می‌کرد شخصیت و حرمت خاصی به طرف صحبت خود می‌داد. از این رو مصاحبت با ایشان بسیار دلپذیر و دلچسب بود. ای کاش بیان خصائص ایشان درس عبرتی باشد تا بتوانیم یکدیگر را یاری نماییم همچون او که صمیمیت و صداقتش یارای هرکس بود.

اختر صدیقی

مهندس بهپور انسانی بود آزاده، با طبعی بلند، و سرشار از محبت و زندگی، صاحب‌رأی و اندیشه و در یک کلمه انسان بود. دوستی و همکاری با وی در بدو ورودم به بخش مهندسی راه و ساختمان از سال ۱۳۶۳ آغاز گشت. نظرها و اندیشه‌های مهندس بهپور در مسائل مهندسی راه و ساختمان زبانزد خاص و عام بود. وی افزون بر کسب دانش روز در زمینهٔ مسائل کاربردی مهندسی راه و ساختمان به ویژه مکانیک خاک و ژئوتکنیک و پایدارسازی و ایمنی ساختمانها، حرفه‌ای عمل می‌کرد. در چندین پروژهٔ مشاورتی که با مهندس بهپور همکاری داشتم، از وسعت نظر و دید عالی مهندسی ایشان لذت بردم. وی این ویژگی را داشت که می‌بایست خود از محل پروژه بازدید داشته باشد و کلیهٔ مسائل مرتبط با پروژه را در محل با دقت نظر فراوان مورد بررسی قرار دهد. وسواس و دید موشکافانهٔ علمی و مهندسی ایشان، به ویژه در بازدیدهای میدانی و استفاده از تخصصهای مختلف در پروژه‌های درگیر، برای همه آموزش بود.

مهندس بهپور همکاری دلسوز و استادی فرهیخته و فرزانه بود و در عین حال توجه خاصی به دانشجو و کارمند داشت. نکات مثبت افراد را می‌دید و از منفیها عبور می‌کرد. او مرد عمل و اصول بود. بلندنظری، متانت‌طبع و افکار بلندش مایهٔ افتخار و درس بزرگی برای بنده و دیگر همکاران و دانشجویانش بود. روحش شاد.

همکار و دوست استاد مهندس لطفعلی بهپور
دکتر ناصر طالب بیدختی

شادروان مهندس لطفعلی بهپور استاد دانشکدهٔ مهندسی دانشگاه شیراز در زندگی پربار و نه‌چندان دراز خویش میراثی عظیم به یادگار گذاشت. شاگردانی فرهیخته و موفق در مهندسی، خدمات ارزندهٔ ایشان به میراث فرهنگی و جامعهٔ مهندسی و انجام پروژه‌هایی بزرگ عمرانی بدون توقعات مالی نام نیک ایشان را در ذهنها همیشه زنده و جاویدان به یادگار می‌گذارد. اینجانب در ساخت سیلوی عظیم اکبرآباد شیراز افتخار همکاری نزدیک با ایشان را داشتم. نظریات ایشان در علم و عمل، کار و زندگی و امور اجتماعی همیشه آرام‌بخش جلسات بود. شادروان همیشه از پاکی، صفا و بی‌آلایشی استقبال می‌کرد. اینجانب در طول خدمت پربارشان همیشه روابط بسیار نزدیکی چه در بعد کاری، اجتماعی و خانوادگی با ایشان داشتم و فقدان ایشان را ضایعهٔ بسیار بزرگی برای دانشگاه و انجمنهای مهندسی می‌دانم.

روح پر فتوح آن مرحوم شاد باد،

دکتر منصور طاهری

عضو هیأت علمی بخش مهندسی شیمی

دوست دارم چند جمله‌ای از گذشته‌های مهندس بهپور از آنچه به من گفته است بگویم. من کارمند بخش راه و ساختمان هستم. ما روبروی دفتر مهندس هستیم. مهندس گاهی مرا صدا می‌زد و من به اتاق او می‌رفتم. گاهی هم در حین کار با هم صحبت می‌کردیم. مهندس مردی باخدا، باایمان، باحوصله و باسواد بود. بهتر بگویم تمام چیزهای خوبی که خداوند ممکن است برای یک انسان درنظر بگیرد در قلب ایشان وجود داشت.

چند روز پیش از آنکه از دنیا برود مرا به اتاقش صدا کرد. دختر من منشی ایشان بود. گفت: آقای عظیمی، می‌خواهم کاری برای دخترت کرده باشم، آدم نمی‌تواند به فردای خودش اطمینان داشته باشد. گفتم خدا نکند، ان‌شاءالله که عمر ۱۲۰ ساله کنید. مهندس گفت عمر اگر ۲۰ سال باشد اما با عزت و درستکاری و همراه با کمک و درک کردن گرفتاریهای مردم، بهتر از عمر ۱۲۰ ساله‌ای است که با بی‌اعتنایی و بی‌هیچ کار مثبتی بگذرد. مهندس همیشه کمکهای مالی فراوانی به نیازمندان می‌کرد و حتی اگر احساس می‌کرد که در دفتر کارش چیزی مورد احتیاج است خودش خریداری می‌کرد.

چرا خوبان در جوانی می‌میرند؟

حجت‌علی عظیمی
کارمند دانشکدهٔ مهندسی
بخش راه وساختمان

علاقهٔ ایشان به ایران و ملیت ایرانی و آبادی و سرافرازی کشور و حساسیت ایشان در رابطه با ایجاد علاقهٔ خدمت و امید به آینده در جوانان همواره به عنوان یک اصل در نظر اینجانب ماندگار مانده است و امید بنده این است که بتوانم مرام ایشان را ادامه دهم.

دکتر ابراهیم فرجاه
عضو هیأت علمی بخش برق

یادی از یار مهربان و دلسوز

اینجانب آقای مهندس بهپور را از سالها پیش می‌شناسم. در یک محله و یک شهر (شیراز) بزرگ شدیم، در یک دانشگاه تحصیل کردیم (هرچند همدوره نبودیم) و در یک دانشکده و دانشگاه همکار بودیم. آنچه در میان دوستان مورد اتفاق است این است که ایشان در ابعاد گوناگون ممتاز و سرآمد بودند. در دوران تحصیل رتبه اول، در مسائل علمی صاحبنظر، در مسائل اجتماعی ژرف‌نگر و دارای سجایای اخلاقی فوق‌العاده‌ای بودند. عمق عشق ایشان به مملکت و ملت را می‌توان از سخنانی که در آخرین بهار زندگی سراسر متعهدانهٔ خویش در جشن دانش‌آموختگان دانشکدهٔ مهندسی سال ۱۳۸۳ ایراد نمودند به خوبی درک کرد. آنچه من خود شاهد آن بودم دفاع مسؤولانه از حقوق دانشجویان گرامی و نیز تلاش پیگیر ایشان در شورای آموزش دانشکدهٔ مهندسی برای بهبود و ارتقاء کیفیت آموزش دانشگاه بود که برای اینجانب خاطره‌ای ماندگار باقی خواهد ماند ... و در یک کلام: عاش سعیداً و مات سعیداً. یاد ایشان گرامی باد.

با احترام،
دکتر عباسعلی نظربلند
عضو هیأت علمی دانشکدهٔ مهندسی

حضور محترم خانوادهٔ مهندس لطفعلی بهپور

در ابتدای آفرینش تا پایان دنیا شیوهٔ زندگی بر این بوده و هست که انسانها قدم به عرصهٔ وجود بگذارند و پس از چند صباحی چشم از جهان فروبندند، اما در این میان مردانی وجود دارند که یاد و خاطرهٔ آنها هیچگاه از صفحهٔ ذهن آنهایی که او را می‌شناختند محو نمی‌شود، گرچه در این جهان نباشند.
آقای مهندس لطفعلی بهپور از اندک مردان فرزانه و انگشت‌شماری بود که در زمان حیات خویش نقش بزرگی در زمینه‌های علمی-فرهنگی ایفا کرده و صفات برجسته و بارز ایشان همواره به صورت نماد انسانی برای دوستان وی ماندگار است.
دانشکدهٔ مهندسی عمران و مجلات ساینتیا و شریف دانشگاه شریف این فقدان دردناک را به بازماندگان ایشان به ویژه همسر محترمشان تسلیت عرض نموده و آرزوی صبر و سلامتی برای خانوادهٔ وی و غفران و رحمت الهی برای آن مرحوم دارد.

با احترام،

دکتر ابوالحسن وفایی

رئیس دفتر همکاریهای علمی و بین‌المللی دانشگاه صنعتی شریف

به یاد مهندس بهپور

شاید آخرین دیدار من با مرحوم مهندس بهپور هنگام خداحافظی در اتاق ایشان بود (تابستان ۸۲). من برای فرصت مطالعاتی به خارج از کشور می‌رفتم و او مانند **همیشه آرام** و **باوقار** در گوشهٔ اتاقش پشت میزی که چون همیشه مرتب بود پشت به گلدانهایی که او را می‌دیدم هرروز برای آب دادنشان طول راهرو بخش را می‌پیمود و ظرفی را پر آب می‌کرد و برمی‌گشت، تنها نشسته بود.

و شاید در آخرین شوراهای بخش در سال تحصیلی ۸۲-۸۱ که در جمع همکاران وزین می‌نشست و به حرفهای دیگران گوش می‌داد. نمی‌دانم.
ولی اولین دیدار با وی را خوب به یاد دارم. سالهای دور. کلاس درس ساختمانی و قامت ایستادهٔ وی در کنار تابلو کلاس در دانشکدهٔ مهندسی.
و بعدها در سالهای اولی که به عنوان همکار در کنار او بودم، باز هم چهرهٔ پرآرامش او را در کمیته‌ای که متشکل از ایشان، دکتر بیدختی و من برای گوش دادن به درددلهای دانشجویان در مورد امور بخش تشکیل شده بود به خوبی به یاد دارم.
و در طول سالهای ۷۰ و ۸۲ در هنگام کار بر روی پروژه‌های مشترک، درسهای مشترک، جلسات، مسافرتها و میهمانیهای صمیمانه‌ای که تقریباً در همهٔ آنها مهندس پایهٔ اصلی بود چهره و منش او را به خوبی به یاد دارم.

و از خود می‌پرسم این چه رسم تقدیر است؟!

دکتر نادر هاتف
اردیبهشت ۱۳۸۴

رسم وفاداری و حق‌شناسی مرا بر آن داشت به یاد مهندس بهپور (همسر خواهر ایثارگر باوفای همسرم) همیشه بگریم.

به یاد یار و دیار آنچنان بگریم زار
که از جهان ره و رسم سفر براندازم

دوستی با محبت سرشار از عاطفه و انسانیت بود. شرف و قیمت و قدر مهندس بهپور به فضل و هنر او بود نه به دینار و به سود و زیان. هر بزرگی که چون او به فضل و هنر بزرگ شود بی‌تردید محبوبیت جهانی پیدا می‌کند. روحش شاد. یادش فراموش نشدنی است. سخنی که لایق او می‌دانم خرد است که به خاک او باید نوشت.

خرد را به پای تو باید نوشت
که چون آمد افزود و چون رفت کاست

دکتر ایرج هادی

یادداشتهای کوتاه

اندوه رفتن‌ات قلبهایمان را شکست و امری باورنشدنی را برما تحمیل نمود. هنوز نگاههای مهربانانه و دلسوزانه‌ات در کلاسهای درس زنده و زیباست. سالی که بدون شما کلاسها آغاز گردد نمی‌دانم با چه رنگ و بویی قابل توصیف باشد. هنوز نگاه سرشار از خوشحالیت را در زمان شنیدن خبر ازدواجم، نصایح پدرانه‌ات در مورد کارهای خارج از دانشگاهم، ذوق و تبریک گرمت در زمان شنیدن تولد فرزندم و لطفهای استادانه‌ات، درسهایی که دیگر شنیدن آنها را از زبان دیگری بعید می‌دانم و ... در ذهنم نقش بسته و فراموش نخواهد شد ... و خواهم گفت و به گمانم همه خواهند گفت که ای استاد گرانقدر هیچ پروژه‌ای را بدون یاد تو به پایان نخواهیم برد زیرا خود به خود روزانه با پیامهای پدرانه‌ات روبه‌رو خواهیم شد. امیدوارم که مورد لطف و نظر حق تعالی و ائمهٔ معصومین قرار گیری و روسفید در آن دنیا دست ما را نیز بگیری. ما نیز با دعای خود شما را فراموش نخواهیم کرد،

ارادتمند شما،
سید احسان اصنافی
۸۳/۳/۱۹

خدایش بیامرزاد، سی سال او را می‌شناختم، مردی کامل بود.

م. ج. ملک‌زاده
۸۳/۳/۱۹

به خواب دیدم که مردی بزرگ را به خاک سپردیم در بقیع. خدایش بیامرزاد. ما را در غم خود شریک بدانید.

پیام ستوده

خبر را که شنیدم خاطرات، مرا به فضایی برد که در آن انسانی فارغ از هر فشاری که بود، هوای دیگران را داشت و تلاش می‌کرد جوی پدید آید که از تنشها کاسته شود. همسرش را پیغام می‌داد تا هرچه را که بندیان لازم دارند به گونه‌ای به داخل بند فرستاده شود؛ کتاب، میوه، خوراکی. و خودم را همیشه بدهکار این خانواده می‌دانم، خدایش رحمت کند و خاطره‌اش زنده باشد.

عبدالله حسن‌آقایی کشکولی

مرد پاک را زندگی و زمان تنها نمی‌گذارد: زندگی‌اش از او دفاع می‌کند و زمان تبرئه‌اش می‌کند. یادش گرامی،

امیر رضا شه‌کلاهی

ورودی ۷٦

اگر زمین می‌دانست که چه ابرمردانی را در کام خود فروبرده است چنین آرام نمی‌گرفت.

مهندس عباس خواجوی

هر کو شراب فرقت روزی چشیده باشد
داند که سخت باشد قطع امیدواران
سعدی به روزگاران، مهری نشسته بر دل
بیرون نمی‌توان کرد الا به روزگاران

استاد عزیزمان مهندس بهپور،
غم از دست رفتن‌ات بر قلبمان چون کوهی سنگینی می‌کند و چشمهٔ چشمانمان در اندوه فراقت خواهد خشکید.

هرگز چهرهٔ مهربان و قلب پاک‌ات را از یاد نخواهیم برد.

دانشجویان ورودی ۷۷ بخش ساختمان

بزرگ بود و از اهالی امروز بود
و با تمام افقهای باز نسبت داشت
و لحن آب و زمین را چه خوب می‌دانست
و عاشقانه‌ترین انحنای وقت خودش را برای آیینه تفسیر کرد.

دانشجویان عمران، ورودی ۸۰

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق
ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما

آری، فرزانه‌ای گرانقدر و فرهیخته استادی، سالی است که از میان ما پرکشیده و حرمان دوری‌اش بر ما چه سخت گذشته. چه او را نه تنها استاد، بلکه پدری یافتیم که تولایش را به عمق جان دیدیم و او را معمار استادی یافتیم که ویرانه دلهایمان را به هنرمندی‌اش عمران نمود و بندبند هستی‌مان را به خشتهای عطوفت پدری بیاراست.

آری وقتی از بزرگمردی سخن می‌گوییم، کلام فحوای خود را گم می‌کند و هیچ نوشته‌ای امانتداری لازم را حتی برای بازگفتن نام او ندارد. از کجای زندگی این فرزانه بگوییم، از دریای خروشان، بیقرار و گسترده، یا دنیایی از آرامش و اندیشهٔ تابناکش در پیکر عارفانه‌اش؛ نه، شاید بهتر باشد از او به زبان لطافت همهٔ گلها و شبنمها سخن بگوییم. مردی در توان بیکران اندیشه و علم تا جایی که دنیا را با تلألؤ زیبایی‌اش پشت سر نهاده و وجدان بیدار و آگاهش را مالامال از امید و تعهد کرده بود. کسی که در تارتار رگهایش جوشش و جلای دوستی شاگردانش موج می‌زد. جان آگاهش پوینده و بیقرار، و هستی او رها از اسارت هرچه حصار، دیوار، سازه، فولاد و بتن ... .

آری از دل نرود هر آنکه از دیده برفت ولی فراق تو فروغ از دیدگانمـان ربـود و ابـر غمی بر ما گستراند که بارانش خاطرات آن روزهای با تو بودن را که چون غبـاری از سـیمای تو نشان دارد و بر چهرهٔ روزگار پراکنده است جمع می‌کند و از نو نثار آستانت می‌کنـد. آنگـاه است که درمی‌یابیم که هرگز تو از پیش ما نرفته‌ای و ما با تو چون سایه همگـام بـا گامـهایت پوییده‌ایم و می‌پیماییم.

گروه علمی دانشجویان بخش مهندسی راه و ساختمان

رفتی و رفتن تو آتش نهاد بر دل ....

به یاد استاد عزیز،

پرژنگ منجمی

سوگواره‌ها

آخرین کلاس

چه خاطره‌انگیز شد این شنبه‌های آخر حضور ما
یک هفته، ما منتظر سر کلاس
با هیچ دغدغه، بی‌هیچ دلهره، بی‌ذره‌ای هراس
این عادتی شده بود دیگر برای ما
که هرشنبه‌ای، دو دقیقه مانده به ساعت چهار
تو می‌آیی
با آن لباسهای اتوکرده و تمیز
آرام و باوقار
و با یک مکث دلنشین شروع می‌کنی
درس جدید را. اما چه انتظار ...
اما چه انتظار.
تو دیگر نیامدی و به راستی به جز دست مرگ
چه کسی یا قدرتی،
بزرگ بود آنقدر که مانع شود تو را،
به رسیدن سر کلاس.
آری تو رفته‌ای، ولی ما مؤمنیم به ماندن کنار تو ...
و این شنبه کنار تربت پاک‌ات ایستاده‌ایم
محزون و سوگوار
و از نشئهٔ حضور تو
مست و بی‌قرار
این بار تو آرام خفته‌ای و ما حرف می‌زنیم
اما در انتهای قلبمان، انگار ما هنوز هم ساکتیم

و تو اینگونه آغاز می‌کنی سخن:
«فرزندان من، این درس آخر است:
هرکس در این جهان، اینگونه زیست
«مردانه‌وار و مَرد»
بی‌شک به یاد او
این آخرین کلاس هم تشکیل می‌شود.»

آری هنوز هم تو به ما درس می‌دهی
یک درس دیگر از کتاب عشق
یک درس «زندگی»
و ما از یاد نمی‌بریم که روزی در این جهان
مردی بزرگ
به پهنای آسمان
می‌کرد زندگی.
و هرکس اینگونه زیست
«مردانه‌وار و مَرد»
بی‌شک به یاد او
ای آخرین کلاس هم تشکیل می‌شود.

مهراب امیری
دانشجوی عمران

مردی در اینجا خفته با یک باغ لبخند
مردی که در قلبش خداوند

مردی که با لطفِ علی از حق همی‌گفت
حتی زمانی کز ستم افتاد در بند

در او گذشت و صبر با سازندگی بود
شالوده‌ها می‌ساخت مانند دماوند

چشمش ز برق مهربانی می‌درخشید
پیوسته جانش با محبت داشت پیوند

با یار خود مهری به رنگ آسمان داشت
در قلب او صد شعله بود از عشق فرزند

ای دوست، ای استاد محبوب جوانان
نام تو بر لبهای آنان هست سوگند:

«در سینهٔ یاران بود مهر تو جاوید
جان تو بادا تا ابد از عشق خرسند»

کرامت‌الله تفنگدار

تکیده و
غمگین
بی تکیه‌گاه عشق و
خار خنجری در گلو
چنان که آهِ سیاهِ حنجرهٔ زخمی‌ام
خراش خون‌آلود فریادی‌ست
که خوابِ خاموشِ خفتگانِ خاک را
پریشان می‌کند

□

آی!
رفیق همیشهٔ تنهایی شبهای من
در سالهای سخت بی‌همزبانی!
هنوز وقت آن نبود که
بر زورق مرگ بنشینی و
از مرز شیدایی و فراموشی
این گونه شتابان
بگذری

□

آ... ی!
سنگ صبور گلایه‌های تلخ من
بر بالش خیس اشک!
هنوز برگریزان تندباد پاییز

یاسهای سپید شب‌بو را
بر خاک نیفشانده بود
که تو
چونان شاپرکی بال‌افشان
از رخنهٔ دیوار گلزار جهان
به ناکجاآباد خزان هجران
پربگشایی

□

آ... ی!
یار یاور نیوشای گریه‌های دلتنگی من
در بستر باران‌خوردهٔ بیماری!
هنوز فرزندان زمین
گسترهٔ شعور و دانش تو را
چونان گشادگی دستانت
به تجربه
درنیافته بودند
که زبان گرم مهربانت را
درکام کشی
و ما را
مغموم و دلشکسته
در هیاهوی سکوت وهم‌آلود خود
بنشانی

□

نه!

باور نمی‌کنم

باور نمی‌کنم که برج بزرگ ارگ فروریخته باشد

هنوز باور نکرده‌ام

که ضجهٔ غریبانهٔ خواهرانم

نبودن تو را جار می‌زند

هنوز باور نکرده‌ام

که هق‌هق سوزان آزاده و

پوریا و

باوند

در خاموشی لبان تو باشد

نه!

هنوز باور نکرده‌ام

که چشمان مینو

در حیاط خانه

دنبال تو می‌گردد

نه! ... نه! ... نه!

هنوز باورم نیست

که دستهای تو

دیگر دیوان حافظ را نمی‌گشاید

و لبهایت

عاشقانه‌ترین ترانهٔ ایمان را نمی‌سراید

نه!

تو، هنوز اینجایی

و هر روز صبح، پیاده
از خانه به سوی دانشکده می‌روی
هنوز درختان
در انتظار گذشتن تو
در دو سوی خیابان
صف کشیده‌اند
هنوز دو چشم منتظر
با عادتی چهل‌ساله
در خانه
به در خیره مانده است.

تیرماه ۸۳

در سوگ درگذشت برادر بی‌همتایم مهندس لطفعلی بهپور

ای نـور چشـم اهـل نظـر، رفتـی از نظـر / رسـم تـو ایـن نبـود کـه تنـها روی سـفر
تـو سـرو قـامتِ گلـزار علـم و خـوی / سروی که دیده همچو تو با رنگ و بوی و بـر؟
مـانند شـمع، جلـوه‌گـر بـزم اهـل فضـل / چـون شـمعِ جمع، سـوخته از پـای تـا بـه سـر
از پرتـو جمـال تـو، دانشـوران بصـیر / از خرمـن کمـال تـو، داناسـت ریزه‌خَـور
هـم خـاندان بـه نـام بلنـد تـو سـرفراز / هـم دوسـتان بـه دوسـتی‌ات گشـته مفتخـر
آنجا کـه علـم، فضـل تـو برتـر ز هـر علیـم / آنجا کـه عقـل، اهـل خـرد از تـو بـهره‌ور
مشکل‌گشای خُـرد و کـلان در فـراز و شـیب / مرهـم‌گـذار غمـزدهٔ سـوخته جگـر
از روزگـار و بخـت نـبردی نصیـب و کـام / از بـاغ عمـر خویـش نچیـدی گـل و ثمـر
بـا پـای خسـته، رهسـپر سـنگلاخ دهـر / بـر مقصـد عـدم چـه شـتابان تـو رهسـپر
از همرهـان جـدا شـده سـر در دگـر طریـق / زین تنگنـای جـای چـه خـوش کـرده‌ای گـذر
پیونـد مـهر تـو، رَسَـنی نـاگسسـتنی / از مـا چـه رفـت؟ تـا کـه بریـدی زمـا بصـر
دیگـر امیـد نیسـت کـه پـیر فلـک ز صـبر / از مـام روزگـار چـو تـو آورد پسـر[1]
در ماتمت نه من که شفق خـون دل گریسـت / در مـرگ تـو بدوخـت پـلاس سـیه سـحر
از دیـده رفتـه‌ای ز دل مـا نمی‌روی[2] / نی چون کسی که رفت زدل چـون نـه در نظـر
بـا مـن تـو هـم بـرادر و هـم دوسـت بـوده‌ای / تنـها چـه بـایدم؟ نـه چـو تـو همدلـی دگـر
روح بلنـد تـو کـه زمیـن لایقـش نبـود / پـرواز کـرد تـا شـودش آسـمان مقـر
شـیراز هـم کـه تربتـش از آسـمان بـه اسـت / بگرفت جسـم پـاک تـو را همچـو جـان بـه بـر

×××

ای خـاکِ شُـهره بـه پـاکی، عزیـز دار / ایـن پیکـر شـریف و مـده قـدر او هـدر
بـس اهـل علـم و فضـل و هـنر در تـو آرمیـد / کـز حبسـگاه خـاک، نبُدشـان دگـر مفـر
«سعدی» ز تو جهان گرفت و به تو باز سرنهاد / «حـافظ» ز مـادری چـو تـو شـد صـاحب هـنر
تیغ قلـم بـه کـف، بگشـوده اسـت هـر دیـار[3] / «سعدی» که هفت کشور از او یافت زیب و فر[4]
پاکـان شـهر خویـش، بـهین مردمـان شـمرد[5] / شـیراز را بـهین وطـن و بـهترین حضـر

ای شـــــهر مـــــن، وطـــــن میـــــهمان‌نواز مـــهمان توســـت پیکـــری از جـــان عزیزتـــر

شیراز- هفدهم خرداد ۱۳۸۳ منوچهر دانش‌پژوه

حواشی

۱- اشاره به بیت: صبر بسیار بباید پدر پیر فلک را تا دگر مادر گیتی چو تو فرزند بزاید

۲- اشاره به مصراع: از دل برود هرآنکه از دیده برفت

۳- اشاره به بیت: جهان به تیغ بلاغت گرفته‌ای سعدی سپاس دار که جز فیض آسمانی نیست

٤- اشاره به بیت: هفت کشور نمی‌کنند امروز بی‌مقالات سعدی انجمنی

۵- اشاره به ابیات: در اقصای عالم بگشتم بسی به سر بردم ایام با هر کسی

ز هرگوشه‌ای توشه‌ای یافتم ز هر خرمنی خوشه‌ای یافتم

چو پاکان شیراز خاکی‌نهاد ندیدم که رحمت بر این خاک باد

به مناسبت چهلمین روز درگذشت برادر عالیقدرم مهندس لطفعلی بهپور

بر خفتن دو چشم تو چشم جهان گریست / بر جسم همچو جان تو هر جسم و جان گریست
سر روانِ تو، نه به هر گلشن است و باغ / «مینو» بدین سرای و به جنت «جنان» گریست
آن مهربان پدر که از سر عالم گذشته بود / می‌رفت و در فراق توی مهربان گریست
مادر که سالها به وجود تو منتظر / بس روز و شب که در طلبت هر زمان گریست
بودی تو غمگسار همه از سنین خُرد / در دوری تو دیدهٔ خُرد و کلان گریست
در دورهٔ شباب و جوانی خریده رنج / بر جان خویش، کز آن آسمان گریست
مهر تو همچو مهر فلک نوربخش عام / ابر سخای تو چو یمِ بیکران گریست
چینند هر گلی که به است آن به رنگ و بوی / گلچین دهر چید گل و بوستان گریست
غوغا فتاد و ولوله در شهر، این از آن / پرسید و ناله کرد و هم این و هم آن گریست
این یک به کوی گفت که مردی رشید مُرد / وان یک چو مرغ خسته پری زآشیان گریست
خالی چو ماند مسند درس تو ز اوستاد / جویای علم و فضل بر آن آستان گریست
در علم و حلم، چون تو کم آید به روزگار / گویی به رفتن تو زمان بر مکان گریست
بس چشمه‌های اشک بخشکید در غمت / آن چشمها که اشکِ چو جوی روان گریست
هم نوجوانِ چهره چو گل، پژمریده رخ / هم پیرِ پشت خم‌شده همچون کمان گریست
چل روز رفت کز غم مرگت به پیچ و تاب / گر تاب جسم رفت به سوگت روان گریست
چل روز رفت و در عجبم از توان خویش / وز پیکری که گه به نهان،گه عیان گریست
عمر بهاری‌ات چه شتابان خزان گرفت / بعد از تو بایدم به بهار و خزان گریست
گویند با زمان گذرد سوگ و غم، ولی / بس غم که بایدش به جهان جاودان گریست
هستی ما که قافله‌ای رهرو فناست / گم کرده راه در پی تو کاروان گریست
هر پیر کاو بلای جهان بیش آزمود / پیرانه‌سر به ماتم پیر و جوان گریست
برنا که همچو سرو نجنبد به باد دهر / از پافتاده همچو من ناتوان گریست
از نوک خامه، خون قلم بر ورق چکید / هر واژه قطره‌ای است که چشم زبان گریست
بس ناله‌ها رسا شد و فریاد برکشید / بس عقده‌ها که مانده به کام و دهان گریست

بـر خـاکت آیـم و چـو رُخـت در نقـاب خـــاک! بـاید بـه حـال خویـش و بـر ایـن خـاکدان گریسـت

❊ ❊ ❊

دنیـا کتـاب قصـه، ولـــی قصـــهٔ غـــم اســـت آن کـاو بخوانـد غصـه بـر ایـن داســـتان گریســـت

دنیـا و هـرچـه هسـت در او چـون نمـاندنی اسـت عـاقل بـه خنـده بـر سـر ایـن خـان و مـان گریسـت

نیاوران- تیرماه ۱۳۸۳ منوچهر دانش‌پژوه

نام تو ... یادواره

بگو تو را چه بنامم؟
بگو تو را چه بنامم؟
قدیس من!
لقاح مطهر!
مسیح مقدس!
نجیب، شریف، بزگوار ...
نامت ستاره‌ای است سعد
در آسمان طالع مینو
نام تو،
اسطورهٔ همیشگی یار و یاوری‌ست
نامت علی‌ست
شاید که خسته از زمانهٔ بدخو رفتی،
اما تو زنده‌ای
تو هیچگاه نمی‌میری
طنین صدایت در فضا جاودانه است
و باز
تصویر چهرهٔ پرمهرت تکرار می‌شود:
در نگاه صبور آزاده

در پیشانی بلند باوند

و در ذکاوت چشمان پوریا

که هوشمندانه می‌خندد

هستی دوباره تداوم می‌یابد ... .

نیره دانش‌پژوه

رفتـن‌ات را ای رفیـق، ای یـار، بـــاور کـــرده‌ام
چشـمهای خسـته را بیگانـه بـا در کـــرده‌ام

رنـــج ســـخت دل بریـــدن، قصـــهٔ بی‌همدمـــی
بیکرانـــی درد را یکســـاله از بـــر کـــــرده‌ام

خانـه بی‌بـرگشـتن تـو، چشـم اشـک‌آلود مـــن
بـر سـر پژمـردگـی تمریـن آخـــر کـــرده‌ام

بـا تـوام همـواره بـر ســـر بـــود تـــاج ســـروری
حال در سـوگ تـو سـربند عـزا سـرکرده‌ام

تختـه وگـچ، کفشـهایت، صندلیـهای کـــلاس
خوب می‌دانند خود بهر کـه پـرپـر کـرده‌ام

وای بر من، با سـپرد یـک امـانت پیـش خـاک
خصلـت مردانـه را بی‌یـار و یـاور کـــرده‌ام

همزبان! همدل! علی‌جـان، در خیـال مـن بمـان
خـاطرم را خـالی از هرنـام دیگـــر کـــرده‌ام

ایـن منـم بـا بچـه‌هایت در ضیـــافت بـــر مـــزار
عفو کن گر آب زخم دل به ساغر کـرده‌ام

شیراز - اردیبهشت ۸٤ ف. دانش

ای یارِ در هوای خوش و خواب زندگی
من بودم و تو بودی و اسباب زندگی

در عین بی‌تکلفی، از قید هرچه رنگ
وارسته از سقوط به غرقاب زندگی

می‌گفتمت: «علی! مگر این عاشقانه نیست
مینویی بلند به سیماب زندگی؟»

می‌گفتی‌ام همواره: من و تو مسافریم
در لحظهٔ همیشگی و ناب زندگی

باید رویم تا که مگر پشت زیستن
پیدا کنیم واژهٔ نایاب زندگی

ای همسفر تو با منی و در کنار من
در هستی‌ام گرفته‌ای آداب زندگی

پیوسته با هم‌ایم پشت زلال اشک
بی‌ترس از تباهی و گرداب زندگی

تصویر دستهای من و تو به دست هم
عکسی است جاودان شده در قاب زندگی

اکنون رسیده‌ام به دلِ ماجرای عشق
با قایق تو گذر کنم از آب زندگی

زیباست این تحمل و تاب و توان من
در شور بی‌تحمل و بی‌تاب زندگی

برای بانوی متفاوت، مینو نعمت‌اللهی

ف. دانش

شیراز – فروردین ۸۴

در بیکران آسمانها
همانجا که در نگاه پرستوهای مهاجر
خورشیدی می‌درخشد
آری
در فراسوی تمام افقها آن روزها را می‌جویم
کلاسی که تو معلمم بودی و من دانشجو
تو عشق می‌آموختی و من ...
روزها چه زود می‌گذرد
و چقدر آسان انسانیتها را می‌دزدند
دیگر تو
نیستی
و کلاس خالی مانده است
ولی خوب می‌دانم و ایمان دارم
که در عرش خانه‌ای از نور برگزیده‌ای.

نرگس ریاحی
۸۳/۳/۱۹

افسوس که یاران و عزیزان همه رفتند
اهل ادب و دانش و عرفان همه رفتند

دیگر سخن از علم و ادب بازنگویید
کان قوم سخن‌سنج سخندان همه رفتند

دیگر اثر دانش و تعلیم نجویید
کان پاک دبیران ز دبستان همه رفتند

آن قافلهٔ دانش و حکمت ز پی هم
چون برق گذشتند و شتابان همه رفتند

شد بسته در کاوش و تحقیق و پژوهش
نابرده ره خویش به پایان همه رفتند

افسوس و صد افسوس که مایان همه ماندیم
افسوس و صد افسوس که آنان همه رفتند

ابوالقاسم عزیزی

دهدشت-کهگیلویه

۸۳/۳/۱۹

بخشی از متن مصاحبه مهندس بهپور با نشریهٔ «خشت»
مجلهٔ گروه علمی بخش مهندسی راه و ساختمان

...

خشت: شاید بهتر باشد در اینجا کمی به گذشته برگردیم. معمولاً فارغ‌التحصیلان دبیرستان در زمان انتخاب رشتهٔ دانشگاه، شناخت کاملی از رشته‌های دانشگاهی ندارند. می‌خواهم بپرسم که شما بر اساس چه شناختی، رشتهٔ مهندسی راه و ساختمان را انتخاب کردید؟

– درواقع همانطور که خود شما فرمودید انتخاب رشته یا به صورت کلی‌تر سایر تصمیماتی که یک فرد در زندگی می‌گیرد معمولاً زمانی است که تجربه و دانایی کافی را ندارد و این مسائل از روی آگاهی کامل و بررسی دقیق انتخاب نمی‌شوند بلکه بیشتر تحت تأثیر مسائلی هستند که در اختیار انسان نیست. به عنوان مثال وقتی که من می‌خواستم در کنکور شرکت کنم، دانشگاه شیراز به شکل کنونی نبود. دانشگاه شیراز به شکل فعلی در سال ۱۳۴۱ تأسیس شد. و فقط دانشکدهٔ پزشکی، کشاورزی و ادبیات داشت که پزشکی آن بد نبود ولی کشاورزی و ادبیات آن امکانات محدودی داشتند یعنی زمانی که من دیپلم‌ام را در سال ۱۳۴۱ گرفتم فقط صحبتی بود که دانشگاه شیراز تغییر شکل بدهد و به شکل جامع امروزی دربیاید. کنکور هم به شکل امروزی متمرکز نبود و هر دانشگاهی برای خودش کنکور می‌گرفت. من ابتدا در کنکور دانشگاه تهران شرکت کردم. در آن سال کنکور دانشگاه تهران دو مرحله‌ای شده بود. پس از پذیرفته شدن در مرحلهٔ اول و در فاصلهٔ بین دو مرحله به شیراز آمدم و در کنکور اینجا نیز شرکت کردم. البته هنوز اسمی از دانشکدهٔ مهندسی نبود و روال کار هم به این ترتیب بود که برای قبول‌شدگان، رشته‌ای مشخص نمی‌شد و کلیهٔ دانشجویان دوره‌ای دو ساله با نام «علم و هنر» را می‌گذراندند با درسهایی مثل شیمی، فیزیک، ریاضی، ادبیات، زبان انگلیسی، تاریخ تمدن و غیره. در این دو سال شخص خودش را ارزیابی می‌کرد که به چه رشته‌ای علاقه دارد. البته هنوز اسمی از مهندسی نبود ولی تأکید می‌شد که این دانشکده نیز تأسیس خواهد شد.

در همان ایام پدر من مریض شده بود و به علت بیماری در بیمارستان بستری بود و برادربزرگم هم در تهران به سر می‌برد و عملاً من سرپرستی خانواده را برعهده داشتم. اگر دانشگاه شیراز را انتخاب می‌کردم می‌توانستم به مسألهٔ سرپرستی خانواده نیز بپردازم.

در کنکور دانشگاه شیراز نفر سوم شدم و چون رتبه‌ام خوب بود توسط مسؤولان دانشگاه تشویق شدم که در شیراز بمانم. به این ترتیب در شیراز ماندم و در مرحلهٔ دوم کنکور تهران هم شرکت نکردم. بعد از دو سال اول، دانشکدهٔ مهندسی هم تشکیل شد و برای تدریس تعدادی استاد ایرانی و خارجی دعوت به کار شدند. در ابتدا من داوطلب رشتهٔ برق و الکترونیک شدم چرا که به ریاضی و فیزیک علاقه داشتم و فکر می‌کردم به این رشته نزدیکتر است. در دو هفتهٔ اول درسها متوجه شدم که این رشته‌ای نیست که من می‌خواستم و خوشبختانه در آن زمان تعویض رشته آسان بود. شاید دو هفته برای یک چنین تصمیمی کم بود ولی به هر حال به عنوان رشتهٔ دوم، مهندسی راه و ساختمان را انتخاب کردم.

اما دلیل علاقهٔ من به رشتهٔ ژئوتکنیک و انتخاب این رشته، استادهای ایرانی برجسته‌ای بود که در دانشگاه استخدام شده بودند. سال اول تأسیس دانشکده اکثر استادها خارجی بودند و در هر رشته یک یا دو ایرانی وجود داشتند اما از سال دوم تأسیس، آقای دکتر وصال به خارج از کشور رفتند و استادان ایرانی را برای همکاری دعوت کردند. به مرور که استادهای ایرانی زیاد می‌شدند از استادهای خارجی کم می‌کردند. در ابتدا آقایان فراتی و دکتر پوروشسب و سپس آقایان دکتر رازانی و دکتر نورانی به دانشکده آمدند. از این چهار نفر سه نفر یعنی آقایان دکتر فراتی، دکتر پوروشسب و دکتر نورانی در رشتهٔ ژئوتکنیک تخصص داشتند. پایان‌نامهٔ دورهٔ کارشناسی ارشد من دربارهٔ پایداری ساختمانهای ایران در برابر زلزله بود که مخلوطی از سازه و خاک بود. خاک را که عرض کردم که به خاطر وجود استادان برجستهٔ آن علاقه‌مند شدم و سازه را هم به دلیل وجود دکتر رازانی. چون ایشان در زمینهٔ زلزله کار می‌کردند سخنرانیها و صحبتهای ایشان ما را به مسألهٔ زلزله بسیار علاقه‌مند کرده بود. در سال ۱۳۶۸ نیز که برای گذراندن یک دورهٔ تحقیقاتی در دانشگاه برکلی آمریکا بودم، تحقیقاتم را دربارهٔ زلزله انجام دادم و این به علت علاقه‌ای بود که دکتر رازانی ایجاد کرده بودند.

همان طور که گفتم انتخابهایی که انجام دادم بخشی دست خودم و بخشی خارج از ارادهٔ من بود و حالا که برمی‌گردم و به گذشته نگاه می‌کنم می‌بینم که شانس آوردم و از انتخاب مهندسی راه و ساختمان و رشتهٔ ژئوتکنیک راضی هستم. مهندسی راه و ساختمان به طور کلی و رشتهٔ ژئوتکنیک، خصوصاً هم از جنبهٔ علمی و هم عملی برای من راضی‌کننده بود چون این رشته به گونه‌ای است که شخص مجبور نیست همیشه در محل کار خاصی به کار

بپردازد؛ از این جهت گستردگی دارد و کارها در محلهای مختلف و در شهرها و روستاها انجام می‌شود. خود من به اکثر استانهای ایران برای کارهای ژئوتکنیکی سفر کرده‌ام و کمتر منطقه‌ای در فارس وجود دارد که برای کارهای ژئوتکنیکی و یا ساختمانی به آنجا نرفته باشم. با توجه به روحیات خودم عرض می‌کنم که کاری را که با این گستردگی همراه باشد به کاری که فقط در دفتر باشد ترجیح می‌دهم.

خشت: آقای مهندس شما به نوعی به سؤال بعدی ما نیز پاسخ دادید. می‌خواستم بپرسم که آیا شما اگر انتخاب مجددی داشته باشید همین رشته را انتخاب می‌کنید؟

– بله، همین رشته را انتخاب می‌کنم. بین رشته‌های مهندسی و سایر رشته‌هایی که با آنها آشنایی دارم همین رشته را انتخاب می‌کردم.

خشت: در صحبتهای خود به نام آقای دکتر وصال اشاره فرمودید. چه خصوصیات شخصی و آکادمیک در ایشان وجود داشت؟

– در مورد آقای دکتر وصال، جا دارد به دلیل خدمات بسیار ارزنده از ایشان قدردانی شود. ایشان از نسل استادهای قدیمی ایران بودند. می‌دانید که بعد از تأسیس دانشگاه تهران و گسترش آموزش و پژوهش به شکل جدید در ایران، در همهٔ زمینه‌های علمی، ادبی، هنری و غیره نسلی از استادان چه در دانشگاه و چه در خارج از آن یا در کنار آن به وجود آمدند که به دور از ملاحظات مادی و جاه‌طلبیهای فردی و تنها با عشق و ایمان به هدفی که داشتند کارهای بزرگی انجام دادند. مثلاً مرحوم دهخدا وقتی لغت‌نامه را تألیف می‌کرد نه به فکر ارتقاء درجهٔ علمی بود و نه می‌خواست جایزهٔ بهترین محقق سال را بگیرد بلکه فقط به خاطر عشق‌اش به فرهنگ ایران بود. در دیگر جاهای دنیا این کار را یک فرهنگستان انجام می‌دهد اما او بخش اعظم کار را به تنهایی انجام داد. در یک نسل چنین استادهایی زیاد داشته‌ایم مانند دکتر حسابی، دکتر هشترودی، استاد صبا، سعید نفیسی، استاد فروزانفر و بسیاری دیگر. این افراد غولهای ادب، فرهنگ، علم و هنر ایران بودند. از جمله مشخصات این نسل این بود که کار خودشان را خیلی جدی می‌گرفتند و به کار خودشان ایمان عجیبی داشتند. ممکن بود به

این افراد پول یا سمتی داده شود ولی این انگیزهٔ اصلی آنـــها نبـود بلکـه کـاری را کـه شـروع می‌کردند با عشق بوده است.

شاید شما دربارهٔ دکتر مجتهدی مدیر دبیرستان الـبرز تـهران شـنیده باشـید. علاقـه و احساسی که این فرد نسبت به کار و دانش‌آموزان خودش داشت همچنین تلاش و کوششی کـه ایشان در این راه انجام می‌دادند کم‌نظیر و شاید بی‌نظـیر باشـد. در حـال حـاضر نـیز علمـای بسیاری به این موضوع افتخار می‌کنند که روزی شاگرد دکتر مجتهدی بوده‌اند.

آقای دکتر وصال نیز از همان نسل بودند که در مورد اعتقادشان اصلاً کوتاه نمی‌آمدند. وقتی که ایشان به دانشگاه شیراز آمدند، معتقد بودند که دانشجو باید خیلی خوب درس بخواند. اگر دانشجویی کارش خوب بود هر نوع امکانی را در اختیارش قرار می‌دادند و اگـر در مـورد امور تحصیلی کوتاهی می‌کرد دکتر اصلاً تحویلش نمی‌گرفتند. به این موضـوع اعتقـاد داشـت، شاید گاهی زیاده‌روی می‌کرد ولی به هر حال این مسأله را باور داشت. علاوه بر این معتقد بود که دانشگاه خوب دانشگاهی است کـه اسـتاد خـوب داشـته باشـد. البتـه سـاختمان خـوب و آزمایشگاه مجهز مهم است اما لازمهٔ یک دانشگاه خوب، استاد خـود اسـت. بـه همیـن علـت تلاش می‌کرد که استادهای تراز اول را برای تدریس در دانشگاه بیاورد. بـرای ایـن کـار خـود ایشان به آمریکا رفت و با بسیاری از متخصصان ایرانی در آنجا صحبت کرد و تلاش کـرد کـه امکاناتی را که می‌خواستند برایشان فراهم کند تا به ایران بازگردند و البته با توجه به امکانـاتی که در اختیار داشت موفقیت زیادی هم به دست آورد.

خشت: آقای مهندس شما به عنوان فـارغ‌التحصیل اولیـن دورهٔ دانشـگاه شـیراز بفرمـایید کـه وضعیت دانشگاه شیراز در گذشته با زمان حال چه تفاوتهایی دارد؟

– هر دوره ویژگیهای خاص خـودش را دارد کـه بـر روی قسـمتهای مختلـف جامعـه تـأثیر می‌گذارد. در اینجا دربارهٔ چرایی این مسأله بحث نمی‌کنیم چون بحث جداگانه‌ای است ولی آن چیزی که خیلی مشخص است حداقل در مدتی که من با دانشجویان دوره‌های مختلف سـروکار داشته‌ام، این است که آن انگیزه‌ای که در گذشته دانشجویان برای کارهای خود داشته‌اند با حالا خیلی فرق می‌کند. یعنی زمانی که ما دانشجو بودیم و چند سـال بعـد از مـا، دانشـجو انگـیزهٔ خاصی برای کار کردن داشت. شاید تا حدودی به خاطر این بود که مثلاً مسائل شغلی به شـکل

امروز نبود و دانشجو فکر می‌کرد زمانی که درس‌اش تمام شود از نظر مالی تأمین است اما به نظر من تمام قضیه این نیست زیرا در آن زمان هم، برای رشته‌هایی مثل مهندسی و پزشکی بود که کار خوب و تضمین‌شده وجود داشت و برای بسیاری رشته‌های دیگر در این حد نبود اما دانشجویان این رشته‌ها هم به کارشان علاقهٔ زیادی نشان می‌دادند و جدی کار می‌کردند. جو خاصی بین دانشجویان حاکم بود و آنها کار خودشان را بسیار باارزش تلقی می‌کردند. احترام و ارزشی که امروزه جامعه برای دانشجویان قائل است میراثی از آن زمان می‌باشد. اینکه پدر و مادرها می‌خواهند حتماً فرزندشان به دانشگاه وارد شود فقط مسألهٔ شغل نیست و به این علت است که فاصلهٔ دانشجو با دانش‌آموز خیلی زیاد است. امروزه شاید این مسأله به شدت گذشته نباشد اما هنوز درون ذهن مردم هست.

خشت: آقای مهندس بهپور در بین ساعاتی که به مسألهٔ تدریس اختصاص داده‌اید در پروژه‌ها و پژوهشهای دیگر نیز درگیر بوده‌اید. اگر ممکن است دربارهٔ این فعالیتها توضیح بدهید.

– خوب می‌دانید به طور کلی کسانی که در دانشکدهٔ مهندسی کار می‌کنند لازم است که با کارهای اجرایی، مشاوره‌ای و علمی در تماس باشند و این مسأله از چند جهت اهمیت دارد؛ از جمله نیازی است که در بیرون به این قشر وجود دارد. در یک کشور هرچه که یک صنعت گسترده‌تر باشد به آن گروهی که در این زمینه تخصص دارند نیاز بیشتری هست. خوب در مملکت ما هم صنعت ساختمان خیلی گسترده شده و در نتیجه ارتباط بین صنعت و دانشگاه در این زمینه زیاد است. جنبه‌های دیگر قضیه هم این است که بخشی از مخارج دانشگاه از طریق کارهای مشاوره‌ای تأمین می‌شود که البته در همه جای دنیا هست و اشکالی هم ندارد. خود دانشگاهها تمایل دارند که با بیرون ارتباط کاری داشته باشند و این برای استادها نیز منبع درآمدی خواهد بود.

من شخصاً معتقدم که فرد باید با کار بیرون در تماس باشد حتی اگر مسائل مالی آن قابل توجه نباشد. فرض کنید زمانی که من یک مسأله را در کلاس طرح می‌کنم و در کنار آن مثالی می‌گذارم و می‌گویم در فلان‌جا ما این کار را کردیم و این نتیجه را به همراه داشته، این برای دانشجو قابل درک‌تر است تا اینکه بگوییم اگر این کار را بکنید این طوری می‌شود. یعنی اگر فردی بخواهد در زمینهٔ آموزش موفق باشد باید تجربهٔ کار بیرون را هم داشته باشد. به هر

حال اگر شما بخواهید در زمینهٔ مهندسی نوآوری داشته باشید باید با کارهای قبلی انجام شده به قدر کافی آشنا باشید. در این صورت می‌توانید در این زمینه حرف جدیدی برای گفتن داشته باشید.

به همین دلیل هیچ زمانی نبوده که من ارتباطم را با کار بیرون قطع کنم و کارهایی که انجام داده‌ام خیلی متنوع بوده‌اند؛ بیشتر در زمینهٔ کارهای ساختمانی، ژئوتکنیک و زلزله. نمی‌توانم بگویم تنها در یک زمینهٔ خاص عمل کرده‌ام و این از خصوصیات کار در ایران است که از شما می‌خواهند که مسائل متفاوتی را حل کنید. البته خوشبختانه در سالهای اخیر کارها به سمت تخصصی شدن پیش می‌رود. بیشتر کارهایی که انجام داده‌ام کار ژئوتکنیکی بوده است. در مورد کارهای سازه‌ای، آن دسته از پروژه‌ها را انجام می‌دهم که کارهای عادی و معمولی نباشد؛ کاری باشد که برایم جالب بوده، از انجام دادن آن چیزی یاد بگیرم. به عنوان مثال بعد از انقلاب سیلوهایی وجود داشت که مسؤول ساخت آنها مهندسان مشاور آلمانی بودند که بعد از انقلاب از ایران رفته بودند و نقشه‌ها را هم یا آنها با خود برده بودند و یا به هر حال نقشه‌ها از بین رفته بود. به این ترتیب سیلوهای ناتمامی با پیشرفت اجرایی بین ۲٪ تا ۸۰٪ کار باقی مانده بودند که از آنجایی که تا آن زمان تجربهٔ سیلوسازی در ایران وجود نداشت تقریباً کار تازه‌ای در ایران بود.

ما مشاورهٔ این کار را قبول کردیم چون برای اولین‌بار در ایران انجام می‌شد و اگر ما این کار را انجام می‌دادیم سیلوسازی یک کار عادی می‌شد. در آن شرایط نمی‌توانستند مشاور از خارج بیاورند و گندمها را نیز نمی‌شد در بیابان انبار کرد. پس ما کار را قبول کردیم و ضوابطی به وجود آوردیم که وقتی اولین سیلو را طراحی کردیم گروهی آموزش ببیند که بتواند بقیهٔ کار را خودشان ادامه دهند. دفتری تشکیل دادیم و با کمک تعدادی از استادان بخش راه و ساختمان و همچنین استادانی از سایر بخشها، سیلوها را طراحی کردیم و همزمان آن گروه را آموزش دادیم و بعد این گروه خودشان دفتری تشکیل دادند و بقیهٔ سیلوها را طراحی کردند و ما به عنوان یک مشاور عالی اگر سؤال یا مشکلی داشتند به ایشان کمک می‌کردیم. بنابراین ارزش‌اش را داشت که کار را قبول کنم و مدتی هم مدیر طرح این پروژه بودم ولی بیشتر کارهایی که انجام داده‌ام کارهای ژئوتکنیک بوده است و علت اینکه خیلی درگیر کارهای ژئوتکنیک شدم این بود که ما در دانشکده یک مؤسسهٔ ژئوتکنیک داریم که بنیاد آن به زمانی

برمی‌گردد که آقای دکتر پوروشسب استاد ما بودند. آن موقع سد درودزن ساخته می‌شد و با دانشگاه شیراز صحبت شده بود کارهای آزمایشگاهی مربوط به سد را انجام دهند. یک سد در مرحلهٔ ساخت کارهای آزمایشگاهی زیادی دارد. در آن زمان با اینکه مهندسان سد آمریکایی بودند از آقای دکتر پوروشسب برای کارهای ژئوتکنیکی کمک گرفتند و می‌خواستند آزمایشگاه سد زیر نظر دانشگاه شیراز تأسیس شود. آقای دکتر پوروشسب قرار گذاشتند که ما این کار را انجام می‌دهیم به شرط اینکه بعد از اتمام کار، کل تجهیزات آزمایشگاه به دانشگاه شیراز تعلق گیرد و آنها هم قبول کردند. به این ترتیب بخشی از تجهیزات، از این راه تأمین شد و بخشی خریداری شد. بدین صورت، اولین مؤسسهٔ ژئوتکنیک در استانهای جنوبی در شیراز تأسیس شد.

در آن زمان اصلاً نمی‌دانستند ژئوتکنیک چیست و فکر می‌کردند همان ژئوفیزیک است. مسؤول این مؤسسه ابتدا آقای دکتر پوروشسب و سپس آقای دکتر فراتی بودند. بعد از انقلاب این مسؤولیت بر عهدهٔ من بود.

این مؤسسه چون تنها مؤسسهٔ ژئوتکنیک منطقه بود تا به حال بدون اغراق بیشتر از ۳۰۰ کار ژئوتکنیکی به آن ارجاع شده که اکثر آنها پروژه‌های بزرگی بوده‌اند و من مجبور بودم که در تمام این پروژه‌ها به نوعی درگیر باشم.

خشت: آقای مهندس، یکی از پروژه‌هایی که شما درگیر آن بودید پروژهٔ ترمیم ارگ کریمخان زند می‌باشد. لطفاً دربارهٔ آن پروژه و اینکه شما چه طور این کار را قبول کردید و چه مراحلی را پشت سر گذاشت توضیح بدهید و اینکه آیا در گذشته نیز کار ترمیمی انجام داده‌اید؟

– عرض کنم که من شخصاً به کارهای مربوط به میراث فرهنگی و آثار باستانی خیلی علاقه‌مندم و فکر می‌کنم که همهٔ ایرانیان باید به میراث فرهنگیشان علاقه داشته باشند و در حفظ و نگهداری از آثار گذشتگان نهایت تلاش خودشان را بکنند. از خیلی وقت پیش هرکاری که میراث فرهنگی داشته و من می‌توانستم کمک کنم این کار را انجام می‌دادم و معمولاً این کار را در قبال گرفتن حق مشاوره انجام نداده‌ام و هرکاری انجام داده‌ام افتخاری بوده چون به این کار علاقه داشته‌ام.

می‌دانید که برج گوشهٔ جنوب شرقی ارگ مدتها بود که کج شده بود و طبیعتاً خطر فروریختن داشت و حیف بود چون از آثار ارزشمند معماری قدیم است. در مورد مراحل کار وقت نیست که وارد جزئیات شویم اما اگر فرصتی دست دهد آنها را در یک مقاله خواهم آورد. ما کار را به دو مرحله تقسیم کردیم: ۱- مرحلهٔ بررسیها و آسیب‌شناسی که ببینم دلایل به وجود آمدن این آسیبها چه بوده است؛ ۲- مسألهٔ ترمیم بنا. بررسیهای اولیه را که ضمناً شامل بررسی جنبه‌های مختلفی از کل مجموعهٔ زندیه می‌شد انجام دادیم تا بالاخره دلایل مشخص شد و به مسألهٔ ترمیم بنا رسیده بودیم. آن موقع چند پیشنهاد مطرح بود اول اینکه برج را به حالت اولش برگردانیم که این کار هزینهٔ زیادی داشت و دیگر اینکه برج را به همین شکلی که هست حفظش کنیم. یک پیشنهاد بینابینی هم وجود داشت و آن این بود که برج را به همین شکل حفظ کنیم و تأسیساتی به وجود بیاوریم که اگر در آینده بخواهند آن را به حالت اولیه برگردانند بتوانند.

تصمیم‌گیری در این موضوع به تهران ارجاع شد و از تهران هم آمدند و بحثهای زیادی شد و بالاخره به این نتیجه رسیدند که برای برگرداندن برج به حالت اول بودجهٔ لازم نداریم از طرفی همانطور که برج پیزا به علت کج بودنش اینقدر معروف شده شاید کج بودن این برج از صاف بودنش برای توریستها جالبتر باشد و به هر حال قرار شد که همین وضع فعلیش را حفظ کنیم. پس یک برنامهٔ مفصل و کامل برای ترمیم آن تهیه کردم و کارهای فنی لازم را انجام دادیم که من به بخشی از آن در درس ترمیم ساختمان اشاره می‌کنم.

برنامه‌ای که ما برای حفظ این بنا داشتیم مفصلتر از آن بود که اجرا شد و به علت کمبود بودجه کارهایی که ما پیشنهاد کرده بودیم به طول کامل نمی‌توانستند انجام دهند اما همین کار محدود هم بهتر از این بود که کاری انجام نشود. در هر حال ترمیم در حد امکانات انجام شد و جلوی صدمات بیشتر گرفته شد. من در زمینه‌های دیگر نیز با میراث فرهنگی همکاری کرده‌ام اما هیچکدام به گستردگی کارهای اینجا نبود. کار ارگ طولانی بود که شش ماه طول کشید و چون کار حساس بود نمی‌شد آن را رها کرد. در طول این شش ماه من هرروز به آنجا سر می‌زدم.

خشت: آیا الآن کار ارگ تمام شده است؟

– کارهای خاصی که مربوط به احیاء برج بوده تمام شده ولی قسمتهای آسیب‌دیدهٔ ارگ زیـــاد است و کار میراث فرهنگی هم در این مورد کار دشواری است. اصالت بنا بنـــاید از بیـن بـرود همچنین هزینهٔ زیادی می‌برد و بودجه‌ای که در حال حاضر در اختیار میراث فرهنگی می‌باشـد برای اینکه بشود یک بنا را به سرعت ترمیم کرد بسیار کم است. قرار است کـــه ارگ بـه مـوزه تبدیل شود و کلاً کل مجموعهٔ زندیه قرار است احیاء شود... .

خلاصه‌ای از سخنان شادروان مهندس لطفعلی بهپور در مراسم جشن دانش‌آموختگی دانشجویان دانشکدهٔ مهندسی خرداد ۱۳۸۳

قصد نصیحت نیست. توصیه‌هایی است بر اساس تجربه. هرکس در زندگی به دنبال شادی و موفقیت است. این شادی و موفقیت جنبه‌های فردی، حرفه‌ای و اجتماعی دارد. حال ببینیم چه چیزهایی در این زمینه مهم است.

الف– در زمینه فردی:

۱– احساس مسؤولیت

انسان اگر مختار است، اگر باشعور است و اگر خلیفهٔ خدا در زمین است چنانکه در قرآن آمده است که من می‌خواهم جانشینی (خلیفه‌ای) در زمین ایجاد کنم که ترجمهٔ فارسی آن این شعر حافظ است:

آسمان بار امانت نتوانست کشید　　قرعهٔ کار به نام من دیوانه زدند

اینها همه به سبب «مسؤول بودن» اوست.

این بار مسؤولیت چیست؟

خلاقیت است؛ اختیار است؛ شعور و خودآگاهی است. هرچه هست مفهوم آن مسؤولیت است.

اما مسؤولیت چیست؟

پاسخگو بودن در مقابل خانواده، اجتماع، شهر و جهان به طور کلی.

انسان مسؤول　　کار خود را خوب انجام می‌دهد؛
حق دیگران را نمی‌خورد؛
دیگران را نمی‌آزارد؛
جهان را تخریب نمی‌کند.

۲- قناعت

قناعت به معنای صوفیانهٔ آن مد نظر نیست؛ بلکه به معنی «کنترل خواستها در حد نیاز» است. چه نیازی به باغ شخصی است اگر از طبیعت لذت ببریم. چه نیازی به بهترین خودرو است اگر هدف فقط رفت و آمد باشد. چه نیازی به مقام است اگر مورد احترام اطرافیان باشیم. چه خوب گفت حافظ:

ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم با پادشه بگوی که روزی مقدر است

حافظ می‌گوید «آبروی فقر و قناعت»، درست عکس مردم که فقر و قناعت را کم‌آبرویی می‌دانند.

۳- عاشق بودن

برای آرامش و احساس رضایت و خوشبختی، عاشق هنر، عاشق طبیعت، عاشق انسانها، عاشق تمدن و فرهنگ خود، عاشق زادگاه خود باشید. مغایرتی نیست بین عشق به جهان و زادگاه. حافظ جهانی و وطن‌دوست است. می‌گوید:

به یاد یار و دیار آنچنان بگریم که از جهان ره و رسم سفر براندازم

ب- در زمینه حرفه‌ای:

یک کار را خوب بلد باشید؛ مداومت داشته باشید و در یک راه ممارست کنید؛ از سختی نهراسید؛ در ابتدای کار سختی خواهید داشت، با سختیهای ابتدای کار بسازید.

در کاری که وارد نیستید سؤال کنید و کمک بگیرید یا شرکت نکنید. حق دیگران را بر حق خود مقدم بدارید.کارتان را خوب انجام دهید؛ وجدان کاری داشته باشید؛ پاک باشید. با یک گل هم بهار می‌شود، اقلاً برای خودتان.

به سلامت دیگران توجه داشته باشید؛ مسائل ایمنی را رعایت کنید. جهان را تخریب نکنید. به خصوص در زمینهٔ مهندسی به هنر توجه کنید.

میراث‌دار باشید، نه میراث‌خوار. بنویسید، تجربیات را نگهدارید و منتقل کنید.

پ- و بالاخره در زمینه اجتماعی:

اجتماعی فکر کنید. هویت داشته باشید؛ میهن خود را دوست بدارید. خودباخته نباشید. بعضی‌ها سعی در کوچک کردن ما دارند. اما ما باید غرور داشته باشیم. تمدن ما یکی از بزرگترین تمدنهای بشری است که از نظر آثار باستانی، از نظر تعداد دانشمندان و بزرگان و از نظر «ماهیت انسانی» کم نظیر است.

توصیه می‌کنم که تاریخ تمدن ایران را بررسی کنید. هیچکس حق ندارد ما را کوچک و بی‌فرهنگ بشمارد. تمدنی که حافظ، بیرونی، ابن سینا، خواجه نصیر و هزاران دانشمند و شاعر و هنرمند و ... به دنیا داده است کوچک نیست.

هویت اجتماعی هر انسان علاوه و شاید مهمتر از هویت فردی اوست. یک انسان با وحدت باشید. از نظر فردی، شغلی و اجتماعی هماهنگ باشید. انسان یک مجموعه است؛ نمی‌تواند تقسیم شود. انسان نمی‌تواند متناقض باشد. جهانی فکر کنید؛ خود را به همهٔ جهان متعلق بدانید. شرط خوشبختی انسان این است که به خوشبختی دیگران توجه کند.

در این صورت در هر شرایطی به شادی و خوشبختی می‌رسید. و به رضایت که شرط خوشبختی است.

فهرست مقالات فارسی

۱. «مسکن و بازسازی»، ارائه شده در اولین کنفرانس بازسازی مناطق جنگ‌زدهٔ ایـران، ۱۳٦٦، منتشـر شده در سال ۱۳٦۷.

۲. «تقویت ساختمانهای موجود در برابر زلزلـه»، سـمینار *زلزلـه، کـاهش آسـیب‌پذیـری و الگوهـای بازسازی*، ۱۳۷۵، شیراز، ایران.

۳. «رفتار سقفهای گوناگون ساختمانی ایران به هنگام زلزله»، سمینار *زلزله، کاهش آسـیب‌پذیـری و الگوهای بازسازی*، ۱۳۷۵، شیراز، ایران.

٤. «نکاتی در مورد طراحی و تقویت مدارس با توجه به مسائل ویژهٔ آنها در هنگـام زلزلـه»، همـایش *زلزله و عملکرد فضاهای آموزشی*، بهمن ۱۳۷٦، شیراز، ایران.

۵. «حفاظت و ایمنی در خاکبرداریها»، بخش اول، مجلهٔ نظام مهندسی استان فارس، شمارهٔ ۸، ۱۳۷۲.

٦. «حفاظت و ایمنی در خاکبرداریها»، بخش دوم، مجلهٔ نظام مهندسی استان فارس، شمارهٔ ۹، ۱۳۷۲.

۷. «حفاظت و ایمنی در خاکبرداریها»، بخش سـوم، مجلـهٔ نظـام مهندسـی اسـتان فـارس، شـمارهٔ ۱۱، ۱۳۷۲.

۸. «سازه‌های قدیمی، آموزگاران خاموش دانش مهندسی»، بخش اول، مجلـهٔ نظـام مهندسـی اسـتان فارس، شماره‌های ۱٦ و ۱۷، ۱۳۷٤.

۹. «سازه‌های قدیمی، آموزگاران خاموش دانش مهندسی»، بخـش دوم، مجلـهٔ نظـام مهندسـی اسـتان فارس، شماره‌های ۱٦ و ۱۷، ۱۳۷٤.

۱۰. «پی‌سازی در ایران قدیم»، مجلهٔ نظام مهندسی استان فارس، شمارهٔ ۱۸، ۱۳۷۵.

۱۱. «مشکلات پی‌سازی در خاک و سنگ»، مجلهٔ نظام مهندسی استان فارس، دورهٔ سوم، سال هفتـم، شمارهٔ ۲۰، اسفندماه ۱۳۷٦.

فهرست مقالات لاتین

1. L. Behpoor, N. Hataf & S. Litkoohi, "Reducing Soil Liquefaction Potential By Dynamic Compactions". Third International Conference on Seismology and Earthquake Engineering, International Institute of Earthquake Engineering and Seismology, 1999, Tehran, Iran.
2. L. Behpoor & A. Ghahramani, "Undrained Bearing Capacity of Clay by Zero Extension Line". 13th International Conference on Soil Mechanics and Foundation Engineering (XIII ICSMFE), 1994, New Delhi, India.
3. S. A. Anvar & L. Behpoor, "Environmental Impact of Roodbar Landslide in Iran". International Conference on Environmental Management, Geo-water & Engineering Aspects, 1993, Wollongong, Australia.
4. L. Behpoor, A. Ghahramani & A. Fakhimi, "Computerized Static & Dynamic Passive Earth Pressures by the Method of Associated Fields", (PART I) International Congress on Computational Methods in Engineering, 1993, Shiraz, Iran.
5. L. Behpoor, A. Fakhimi & A. Ghahramani, PART II of the above (No. 4) Paper.
6. L. Behpoor & A. Ghahramani, "Computerized Soil Mechanics Tests & Soil Reports of the Geotechnical Institute of Shiraz University". International Congress on Computational Methods in Engineering, 1993, Shiraz, Iran.
7. L. Behpoor & A. Ghahramani, "Recommendations for Evaluation of Dynamic Earth Pressure on Retaining Structures For Iranian Earthquake Code". Second International Seminar on Soil Mechanics and Foundation Engineering of Iran, 1993, Tehran, Iran.
8. S. A. Anvar, L. Behpoor & A. Ghahramani, "Lessons To Be Learned From The Major Earthquakes Of The Last 20 Years in Iran". First International Conference on Seismology and Earthquake Engineering, May 27-29, 1991, Tehran, Iran.
9. S. A. Anvar, L. Behpoor & A. Ghahramani, "Mountain Slide in Recent Roodbar Earthquake in Iran". Sixth International Symposium on Landslides, 1992, Christchurch, New Zealand.
10. L. Behpoor & A. Ghahramani, "Applications of Zero Extension Line in Bearing Capacity". Ninth Asian Regional Conference on Soil Mechanics & Foundation Engineering (9ARC), 1991, Bangkok, Thailand.
11. M. Jahanandish, L. Behpoor & A. Ghahramani, "Load-displacement Characteristics of Retaining Walls". 12th International Conference on Soil Mechanics and Foundation Engineering, August 13-18, 1989, Rio de Janeiro, Brazil.
12. L. Behpoor & A. Ghahramani, "Correlation of SPT to Strength and Modulus of Elasticity of Cohesive Soils". Proceedings of the 12th International Conference on Soil Mechanics and Foundation Engineering, August 13-18, 1989, Rio de Janeiro, Brazil.
13. L. Behpoor & A. Ghahramani, "Landslide and Stabilization at Gas Pipeline Station 201 in Iran". 5th International Symposium on Landslides, Lausanne, Switzerland.
14. L. Behpoor & A. Ghahramani, "Zero Extension Line Theory of Static and Dynamic Bearing Capacity". Proceedings of the 8th Asian Regional Conference, International Society for Soil Mechanics and Foundation Engineering, 1987, Kyoto, Japan.
15. R. Razani & L. Behpoor, "Some Studies On Improving The Properties Of Earth Material Used For Construction Of Rural Earth Houses In Seismic Regions Of Iran". Fourth Symposium on Earthquake Engineering, Indian Society of Earthquake Technology, 1970, Roorkee, India.